

پارادایم واقع‌گرایی انتقادی در فراسوی اثبات‌گرایی و هرمنوتیک: به سوی روش‌شناسی میان‌رشته‌ای

محمدعلی توانا^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۱۲

چکیده

بحث از روش شناخت پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی همواره یکی از مجادله برانگیزترین مباحث در میان دانشمندان علوم مختلف بوده است. پارادایم‌های روش‌شناسانه متفاوت هرکدام براساس مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی متفاوت بدین مسأله پرداخته‌اند. پارادایم اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم)، به جهان یگانه مستقل از ذهن باور دارد، در نتیجه علم را واحد می‌داند، بر همین اساس روش‌های علوم طبیعی را بر علوم انسانی و اجتماعی تحمیل می‌نماید. در مقابل پارادایم معناکاوی (هرمنوتیک) جهان انسانی را از جهان طبیعی متفاوت می‌داند، از این رو روش علوم انسانی (تأویل) و علوم طبیعی (تبیین) را از هم متمایز می‌سازد اما از نیمه دوم قرن بیستم پارادایم دیگری با عنوان «واقع‌گرایی انتقادی» شکل گرفته است که بیشتر با تحقیقات روی باسکارپیوند خورده است. این پارادایم تلاش دارد با فرارفتن از دوگانه‌انگاری روشی و بهره‌گیری از هستی‌شناسی پوزیتیویستی و شناخت‌شناسی هرمنوتیکی به رویکردی میان‌رشته‌ای در باب شناخت دست یابد. بر این اساس، مقاله حاضر این پرسش‌ها را طرح می‌نماید که آیا واقع‌گرایی انتقادی را می‌توان به مثابه روش‌شناسی میان‌رشته‌ای تلقی نمود؟ آیا این پارادایم می‌تواند دانش میان‌رشته‌ای تولید کند؟ در نگاه نخست پاسخ این مقاله بدین پرسش مثبت است. از این رو، مقاله حاضر با بهره از روش اصل موضوعی تلاش می‌کند تا قابلیت مفروضات و گزاره‌های واقع‌گرایی انتقادی به عنوان روشی میان‌رشته‌ای - به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی - را نشان دهد. مهم‌ترین استدلال نوشتار حاضر این است که مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی چندلایه در پارادایم واقع‌گرایی انتقادی، نهایتاً به روش‌شناسی چندلایه ختم می‌گردد که سنگ بنای تولید دانش میان‌رشته‌ای می‌باشد. مهم‌ترین یافته مقاله حاضر بدین قرار است: گزاره‌های پارادایم روشی واقع‌گرایی انتقادی نه تنها زمینه دانش میان‌رشته‌ای را فراهم می‌آورد بلکه به همان قوت گزاره‌های پارادایم‌های روشی اثبات‌گرایی و هرمنوتیک است؛ بدین معنا که این گزاره‌ها دارای سازگاری، استقلال و تمامیت هستند.

کلیدواژه: روش‌شناسی میان‌رشته‌ای، علوم انسانی و اجتماعی، علوم طبیعی، پوزیتیویسم، هرمنوتیک، واقع‌گرایی انتقادی.

مقدمه و طرح مساله

یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح در علوم انسانی در عصر مدرن روش مطالعه پدیده‌های انسانی و اجتماعی است. بر همین مبنا پارادایم‌های روشی^۱ متمایزی شکل گرفته‌اند. یکی از نخستین این پارادایم‌ها، اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم)^۲ است. طرفداران این پارادایم میان جهان انسانی و جهان طبیعی تمایزی قائل نمی‌شوند. از این رو معتقدند برای مطالعه علمی پدیده‌های انسانی و اجتماعی می‌بایست از روش یا روش‌های علوم طبیعی پیروی نمود. در مقابل طرفداران پارادایم معناکاوی (هرمنوتیک)^۳ بر این باوراند که جهان انسانی و اجتماعی از نظر ماهوی متفاوت از جهان طبیعی است. از این رو روش‌های آنان نیز متفاوت است. از نظر آنان روش شناخت پدیده‌ها در علوم انسانی تأویل و معناکاوی و در علوم طبیعی تبیین علی است. در نیمه دوم قرن بیستم نگرش‌های انتقادی نسبت به پارادایم اثبات‌گرایی و معناکاوی افزایش یافت. یکی از این نگرش‌های انتقادی یکی به روی باسکار^۴ - فیلسوف بریتانیایی - تعلق دارد. باسکار تقابل پارادایم‌های پوزیتیویسم و هرمنوتیک را رد نمود و تلاش کرد تا با رویکردی میان‌رشته‌ای مرزبندی روشی رایج را فروریزد و به رویکردی تلفیقی، متکثر و چندلایه دست یابد. بر همین اساس پارادایم سومی تحت عنوان واقع‌گرایی انتقادی^۵ ظهور نمود. بر همین اساس، مقاله حاضر این پرسش‌ها را طرح می‌کند که آیا واقع‌گرایی انتقادی می‌تواند روشی میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی و اجتماعی و حتی علوم طبیعی تلقی شود؟ آیا این پارادایم دارای چنان ظرفیتی است که خود دانش میان‌رشته‌ای تولید نماید؟ فرضیه مقاله بدین ترتیب است: پارادایم واقع‌گرایی انتقادی با تحول در هستی‌شناسی اثبات‌گرایی^۶ و معرفت‌شناسی معناکاوی^۷ می‌تواند تا حدودی نقایص دو پارادایم پیشین را رفع نماید و در نهایت خود را به مثابه پارادایم روش‌شناسی میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی - اجتماعی - طبیعی معرفی نماید.



۱. منظور از پارادایم روشی، همان چارچوب‌های علمی (همانند مبانی، مفروضات، مفاهیم، سؤالات و راه‌حل‌ها و شیوه‌های تحقیق) است که دانشمندان یک علم به عنوان روش شناخت بر آن توافق دارند.

2. Paradigm

تامس کوهن پارادایم را این گونه تعریف می‌کند: «شناسایی عام دستاوردهای علمی در یک دوره مشخص و فراهم آوردن الگویی برای حل مسائل و در یک جامعه خاص» (کوهن، ۱۹۹۶: ۱۰)

3. Positivism

4. Hermeneutic

5. Roy Bhaskar

6. Critical realism

7. Positivist Ontology

8. Hermeneutics Epistemology

ساختار مقاله حاضر بدین قرار است: ابتدا پارادایم اثبات‌گرایی و انتقادات وارده بر آن طرح می‌گردد؛ سپس پارادایم معناکاوی و انتقادات وارده بر آن شرح داده می‌شود و در نهایت گزاره‌های واقع‌گرایی انتقادی به عنوان بدیلی برای دوروش پیشین بیان می‌شود. مقاله حاضر می‌کوشد پیامدهای منطقی پارادایم واقع‌گرایی منطقی را به ویژه در حوزه دانش میان‌رشته‌ای دنبال نماید.

روش: تحلیل منطقی اصل موضوعی

مقاله حاضر از روش تحلیل منطقی (اصل موضوعی) بهره می‌برد. بر اساس این روش، اطلاعات علمی می‌بایست در قالب گزاره‌ها و احکام علمی بیان شود. این گزاره‌ها و احکام خود دو نوع هستند؛ گزاره‌ها و احکامی که بدیهی‌اند و نیاز به اثبات ندارند و گزاره‌ها و احکامی که می‌بایست با سایر مفاهیم و گزاره‌ها تعریف شوند. مفاهیم و گزاره‌های بنیادی تعریف ناشدنی، حدود و احکام بنیادی تعریف ناشدنی اصول نامیده می‌شوند. اصول نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ اصول متعارف و اصول موضوعه. اصول متعارف احکام بدیهی و منطقی هستند (نبوی، ۱۳۸۴: ۲۱۶). اصول متعارف در میان تمامی علوم مشترک هستند؛ اما اصول موضوعه، خاص یک علم معین هستند. برای مثال؛ اصول موضوعه فلسفه و ریاضی با هم متفاوت هستند. بر این اساس، دانش و معرفتی که با اسلوب فوق‌پی‌ریزی می‌شود معرفت قیاسی یا اصل موضوعی و روش مزبور نیز روش اصل موضوعی نامیده می‌شود. دانش اصل موضوعی می‌بایست دارای سه ویژگی اساسی سازگاری، استقلال و تمامیت باشد. سازگاری بدین معناست که اصول موضوعه و قواعد استنتاجی آن نباید متناقض باشند. به بیان دیگر، اصول یک علم نباید نتایج متناقض به بار بیاورد. استقلال بدین معناست که هیچ یک از اصول موضوعه یک علم از دیگری استنتاج نشود. به بیان دیگر، هر کدام از اصول موضوعه یک علم می‌بایست مستقل از دیگر اصول آن علم باشد. تمامیت بدین معناست که تمامی گزاره‌ها و احکام صادق یک علم را بتوان تأیید نمود (نبوی، ۱۳۸۴: ۲۲۰). در واقع مفسر یا پژوهش‌گر می‌تواند بر اساس استدلال منطقی یا دانش پیشین این سه ویژگی یعنی سازگاری، استقلال و تمامیت اصول و گزاره‌های هر حوزه دانش را ارزیابی نماید. بر این اساس مقاله حاضر نیز از روش تحلیل منطقی (اصل موضوعی) برای سنجش و ارزیابی مبانی و اصول پارادایم‌های روش‌شناسانه به ویژه واقع‌گرایی انتقادی بهره می‌برد. به بیان ساده، گزاره‌های پارادایم‌های روش‌شناسانه و به صورت خاص واقع‌گرایی انتقادی به ویژه از لحاظ سازگاری و اکاوی می‌گردد. در نهایت اگر گزاره‌های پارادایم واقع‌گرایی انتقادی دارای این ویژگی‌ها بود می‌توان گفت احتمالاً به حیات خود ادامه دهد.



پارادایم روشی پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی)

واضع اصطلاح پوزیتیویسم (فلسفه اثباتی)، آگوست کنت^۱ جامعه‌شناس شهیر قرن نوزدهم اروپا است. کنت تلاش نمود تا علم اجتماعی را برشالوده غیرمتمایزیکی بنا نماید. بدین منظور وی از روش رایج علوم طبیعی - یعنی تجربه‌گرایی - برای بنیان نهادن یک علم اجتماعی نوین و باثبات بهره برد. محورهای فلسفه اثبات‌گرایانه (پوزیتیویسم) کنت را می‌توان چنین برشمرد: ۱. میان علوم اجتماعی و علوم طبیعی وحدت روش شناختی وجود دارد؛ ۲. مباحث ارزشی می‌بایست از مطالعه علم اجتماعی کنار نهاده شود؛ ۳. مباحث متمایزیکی راهی در علم اجتماعی ندارند ۴. تنها راه شناخت تجربه‌گرایی است (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۲۵). از درون سنت کنتی^۲ نحله‌های گوناگون اثبات‌گرایی سربرآوردند.

یکی از مهم‌ترین نحله‌های اثبات‌گرایی در آغاز قرن بیستم، اثبات‌گرایی منطقی^۳ است که توسط گروهی از ریاضی‌دانان - از جمله موریس شلیک^۴، رودلف کارنپ^۵ و آلفرد آیر^۶ - در دهه ۱۹۲۰ در وین تشکیل شد و به همین دلیل به حلقه وین شهرت یافت. در واقع، اثبات‌گرایان منطقی ادامه‌دهنده پژوهش‌های /رنست ماخ^۷ در زمینه تجربه‌گرایی بودند. اما آنان تأکید ماخ بر محتوایی تجربی گزاره‌ها و گردآوری امور واقع^۸ را کنار گذاردند و به جای آن بر معناداری گزاره‌های تحقیق تأکید نمودند. به بیان ساده، اثبات‌گرایان منطقی صرفاً دو نوع گزاره را معنادار می‌دانستند: ۱. گزاره‌هایی که امر واقع تجربی را گزارش دهند؛ ۲. گزاره‌هایی که بر اساس احکام منطقی تدوین یافته باشند. از این رو، اثبات‌گرایان منطقی اصل تحقیق‌پذیری را معیار داوری درباره صحت و سقم گزاره‌هایی علمی می‌دانستند (کارنپ، ۱۳۶۰: ۴۶). البته انتقادات وارده بر این نحله زمینه‌ساز اثبات‌گرایی تبیینی^۹ شد که از درون اثبات‌گرایی منطقی سربرآورد. مهم‌ترین متفکران اثبات‌گرایی تبیینی را می‌توان کارل همپل^{۱۰} و جان الستر^{۱۱} دانست. آنان - همانند اثبات‌گرایان منطقی - بر تحقیق‌پذیری تجربی تأکید داشتند و برای مشاهده حالت خنثی قائل



فصلنامه علمی-پژوهشی

۳۰

دوره هفتم
شماره ۱
زمستان ۱۳۹۳

1. Auguste Comte
2. Tradition Comty
3. Logical Positivism
4. Morris Schelick
5. Rodaulf Carnap
6. Alferd Ayer
7. Makh. E
8. Fact
9. Explanation Positivism
10. K. hampel
11. J. Elster

بودند؛ به یک معنا آنان مشاهده را مقدم بر نظریه می دانستند. اما تفاوت اصلی اثبات‌گرایان تبیینی با اثبات‌گرایان منطقی در این است که آنان تلاش می‌کردند روابط میان پدیده‌ها را بر اساس روابط علی تبیین نمایند و نهایتاً قوانین علی را استخراج کنند. در واقع، از نظرات اثبات‌گرایان تبیینی هدف اصلی تحقیق علمی، تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های قابل مشاهده است (لیتل، ۱۳۸۶: ۲۰).

از دیگر نحله‌های اثبات‌گرایی در قرن بیستم، فلسفه تحلیلی (زبانی) است. از مهم‌ترین متفکران این شاخه می‌توان راسل^۱، مور^۲، فرگه^۳، ویتگنشتاین^۴ (به ویژه در دوره اول فلسفی)، آستین^۵ و رایلی^۶ را برشمرد. کانون اصلی توجه آنان زبان است. بدین معنا که آنان تلاش نمودند زبان را از کژتابی‌ها بپیرایند، به گونه‌ای که بسان آئینه امر واقع را در خود بازنمایاند. فلاسفه تحلیلی معتقد بودند بسیاری از مسائل فلسفی، ناشی از کاربرد نادرست زبان است.^۷ بدین معنا از نظر آنان، اگر زبان را از پیش داوری‌ها و تعصبات پیراسته نماییم؛ آنگاه گزاره‌های زبانی امر واقع را آنچنان که هست انعکاس خواهند داد (استرول، ۱۳۸۷: ۹۲). خلاصه این که همانگونه که ولدن^۸ می‌گوید فلسفه تحلیلی زبانی، در مقابل ذهن‌گرایی، بازنمایی ابژه را قسار می‌دهد (ولدن: ۱۹۹۵: ۱۷۱). از دیگر نحله‌های مطرح اثبات‌گرایی قرن بیستم، می‌توان به رفتارگرایی^۹ اشاره کرد. بی. اف. اسکینر^{۱۰} شاخص‌ترین نماینده این نحله تلاش نمود تا قواعد رفتاری حاکم بر موجودات زنده را کشف نماید (اسکینر، ۱۹۹۱: ۳-۲). به بیان ساده، اسکینر و دیگر رفتارگرایان به دنبال الگوهای رفتاری مشابه و روندهای تکرارپذیر در رفتار موجودات زنده - به ویژه انسان - بودند (بوم، ۲۰۰۵: ۸۳).

نحله دیگر اثبات‌گرایی قرن بیستم، اثبات‌گرایی ابزار^{۱۱} است که در آمریکا نشو و نما یافت. از مهم‌ترین متفکران این نحله می‌توان پل لازارسفلد^{۱۲} و هیوبرت بلیلک^{۱۳} را نام برد. تأکید آنان

1. Rassel
2. Moor
3. Frege
4. Wittgenstein
5. Austin
6. Rylee

۷. از نظر ویتگنشتاین مسائل فلسفی همگی کاذبند. در حالی که پوپر می‌گفت؛ مسائل فلسفی واقعی و مهم هستند. درباره مجادله پوپر و ویتگنشتاین می‌توانید به کتاب: ادموندز، دیوید و جان آیدینو (۱۳۹۰). ویتگنشتاین - پوپر ماجرای سیخ‌بخاری (ترجمه حسن کامشاد). تهران: نشر نی مراجعه نمایید.

8. Veldon
9. Behaviorism
10. B. F skinner
11. Instrumental Positivism
12. Lazarsfeld
13. Belilac





برابره‌های پژوهش علمی است. بدین معنا آنان معتقدند که پژوهش علمی باید پرسش‌هایی طرح نماید که با ابزارهای پژوهشی همانند - نظرسنجی و مصاحبه - قابل آزمون باشد. مهم‌ترین ویژگی‌های اثبات‌گرایی ابزاری را می‌توان چنین برشمرد: ۱. می‌بایست دقت فنون آماری و سایر ابزارهای پژوهش را ارتقاء داد؛ ۲. فردگرایی روش شناختی معتبرترین روش شناخت است؛ ۳. یافته‌های علمی باید استقرایی، صدق‌پذیر و قابل انباشت باشند؛ ۴. باید بی‌طرفی ارزشی رعایت شود؛ ۵. باید پژوهش‌های گروهی رواج یابد (بریانت، ۱۹۸۵: ۱۴۲-۱۳۹). هرچند که در نیمه دوم قرن بیستم اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) تا حدودی رو به افول رفت اما این پارادایم توسط *اثبات‌گرایان جدید*^۱ دوباره احیاء شده است. *ای. او. ویلسون*^۲ از بنیانگذاران زیست‌شناسی اجتماعی را می‌توان مهم‌ترین نماینده اثبات‌گرایی جدید دانست. اثبات‌گرایان جدید در جستجوی قوانین و اصول آزمون‌پذیر بر مبنای قوانین طبیعی (فیزیکی) هستند. بر همین اساس ویلسون معتقد است؛ قوانین عمومی طبیعی (فیزیکی) وجود دارند که می‌توانند بنیان همه قوانین و همه اصول علوم مختلف باشند. بدین معنا ویلسون تلاش نمود تا علوم اجتماعی را بر مبنای واقعیت‌های فیزیکی زیست‌شناسی انسانی و روان‌شناسی بنا کند (ویلسون، ۱۹۹۸: ۵۴).

در کل مبانی پارادایم روش‌شناسانه اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) را می‌توان در گزاره‌های زیر

خلاصه نمود:

۱. جهان واقعی واحد: جهان دارای نظم علی، متجانس و یک‌بعدی است (هستی‌شناسی پوزیتیویسم)؛
۲. تجربه‌گرایی و آزمون‌پذیری: تنها راه شناخت تجربه و آزمون است (معرفت‌شناسی پوزیتیویسم)؛
۳. ضدیت با متافیزیک: هرآنچه به تجربه و آزمون نیاید را می‌بایست از حوزه علم خارج دانست؛
۳. عینی‌گرایی: بر مبنای جدایی عین و ذهن، شناخت ابژه توسط سوژه ممکن می‌گردد (معرفت‌شناسی)؛
۴. فراغت از ارزش‌ها: جدایی منطقی واقعیات از ارزش‌ها شرط حقیقی تولید علم است؛ از این رو گزاره‌های علمی می‌بایست طبق الگوی طبیعی فارغ از تمایلات و ارزش‌های شخصی، اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی تولید و بازنمایی گردند (روش‌شناسی)؛

۵) ابزارگرایی: راه تسلط بر جهان ساخت ابزارهای دقیقی است که به انسان توانایی دستکاری در جهان را بدهد. از این رو، به جای فهم جهان می‌بایست به ابزار دقیق برای شناخت جهان و دگرگونی آن مجهز شد. نتیجه این که فن یا تکنیک می‌بایست جای دانش نظری را بگیرد. نهایتاً نتیجه روش شناسانه‌ای که از درون پارادایم اثبات‌گرایی استخراج می‌شود این است؛ چون که جهان واقعی واحد است روش شناخت آن نیز یگانه است (وحدت علم و روش) (دیلانته و استریدم، ۲۰۰۳: ۱۳۴)

در کل نحله‌های متفاوت اثبات‌گرایی علی‌رغم تفاوت‌های بسیار دارای مبانی *فرانظری*^۱ مشترکی هستند: اولاً به لحاظ هستی‌شناسی به استقلال ساختارها و کنش‌ها از فهم انسان باور دارند؛ به لحاظ معرفت‌شناختی قائل به شناخت مستقل از ذهن در قالب توصیف صادق هستند و به لحاظ روش‌شناسی به استفاده از روش‌های علوم طبیعی و آماری در حوزه علوم انسانی و اجتماعی قائل هستند. بدین معنا بر اساس روش اصل موضوعی میان مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و نهایتاً روش‌شناسانه اثبات‌گرایی تناسب و سازگاری به عنوان مهم‌ترین شرط شکل‌گیری پارادایم‌های علمی وجود دارد. همچنین موردی بر نقض استقلال و تمامیت گزاره‌ها مشاهده نمی‌شود.

انتقادات وارده بر پارادایم پوزیتیویسم

چارلز تیلور^۲ از ناقدان برجسته اثبات‌گرایی به‌ویژه در روایت طبیعت‌گرایانه آن است. تیلور می‌گوید: «علوم اجتماعی - برخلاف علوم طبیعی - نمی‌تواند بدون دخالت دادن ذهنیات سوژه شناسا از ابژه‌ها سخن بگوید» (تیلور، ۱۹۸۵: ۹۸). از این رو، وحدت علوم طبیعی و علوم انسانی را می‌بایست به فراموشی سپرد. به تعبیر تیلور، علوم انسانی باید تفسیری باشند و علوم اجتماعی که بر مبنای عینیت پوزیتیویستی بنا شده است محکوم به شکست‌اند (تیلور، ۱۹۸۵: ۱۱۶) کارل پوپر^۳ که خود به شاخه‌ای از عقلانیت/انتقادی^۴ در روایت پساپوزیتیویستی آن تعلق دارد؛^۵ اثبات‌گرایی منطقی را به شدت مورد نقد قرار داده است. وی دو نقد اساسی بر نظریه‌های حلقه وین وارد نموده است؛ اول آنکه برخلاف نظر اثبات‌گرایان منطقی، نظریه‌های متافیزیکی می‌تواند واجد معنا باشد و نمی‌توان مرز

1. Metatheoretical
2. Ch. Taylor
3. K.R. Popper
4. Critical Rationalism

۵. البته عقلانیت انتقادی شاخه غیرپوزیتیویستی نیز دارد که مهم‌ترین جریان آن نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت است.





دقیقی میان علم و متافیزیک ترسیم نمود (پوپر، ۱۳۸۸: ۳۰۴-۳۰۹). بر همین اساس پوپر به جای اصل تحقیق پذیری حلقه وین اصل *ابطال پذیری*^۱ را طرح نمود (پوپر، ۱۳۸۸: ۱۰۸). پوپر می‌گوید می‌بایست گزاره‌های علمی را چنان دقیق و واضح تدوین نمود که قابل ابطال باشند (پوپر، ۱۳۸۸: ۱۱۰). دوم آن که برخلاف نظرات اثبات‌گرایان علم بر محور حل مسائل با حذف انتقادی راه‌حل‌های احتمالی به پیش می‌رود یا به تعبیر دیگر علم از طریق حدس‌ها و ابطال‌ها پیشرفت می‌نماید (پوپر، ۱۹۶۹: ۲۲۳). در کل، انتقادات اساسی بر پوزیتیویسم را می‌توان چنین خلاصه نمود: یکی این که پوزیتیویسم در فهم از علم دچار سوء تعبیر شده است. در این باره کوهن^۲ به دو نکته اساسی اشاره می‌کند؛ ۱. نظریه و تجربه در هم آمیخته شده است. بدین معنا که هر دانشی که از حواس انسانی ناشی می‌شود توسط چارچوب‌های مفهومی وساطت می‌شود. از این رو، امکان ارائه دانش خالی از تفسیر و نظریه وجود ندارد؛ ۲. در هر دوره، *یک پارادایم* خاص بر دانشمندان حاکم است که بر پیش فرض‌های آنان در باب پدیده‌ها تأثیر می‌گذارد و با تغییر آن پارادایم، پیش فرض‌های آنان نیز تغییر می‌یابد (کوهن، ۱۹۹۶: ۱۵۰). بدین معنا برخلاف تصور اثبات‌گرایان اساساً میان پدیده‌های اجتماعی و طبیعی تفاوت اساسی وجود دارد. بدین معنا برخلاف نظرات اثبات‌گرایان و مطابق دیدگاه تفسیرگرایان پدیده‌های اجتماعی مستقل از منویات، اغراض، اهداف و معناهای ذهنی (سوپرکتیو) کنش‌گران نیستند (لیتل، ۱۳۸۶: ۱۲۳). البته در مقابل این انتقادات پوزیتیویست‌های جدید در هم تنیدگی نظریه و مشاهده را پذیرفته‌اند و هم چنین بر اهمیت پرسش‌های هنجاری در کنار پرسش‌های تجربی تأکید دارند. اما آنان همچنان بر آزمون نظریات توسط مشاهده تأکید دارند (دیلاتتی و استریدم، ۲۰۰۳: ۲۳).

پارادایم روشی هرمنوتیک (معناکاوی)

اصطلاح هرمنوتیک از فعل یونانی هرمنیون^۳ به معنای تفسیر یا تأویل گرفته شده و ریشه آن با کلمه هرمس^۴ خدای یونانی - که هم خالق زبان و هم پیام‌آور خدایان بود - پیوند دارد. از این رو، هرمنوتیک را می‌توان دانش تفسیر و معنا دانست. به نظر می‌رسد هرمنوتیک را از لحاظ مسأله‌ای که با آن مواجه است حداقل می‌توان به سه دسته کلی هرمنوتیک فلسفی (هایدگر^۵ را

1. Falsifiability
2. Cuhn
3. Hermeneutic
4. Hermes
5. Heidegger

می‌توان نماینده برجسته این جریان دانست)، هرمنوتیک انتقادی (هابرماس^۱ را می‌توان نماینده شاخص این جریان معرفی نمود) و هرمنوتیک روشی (دیلتای^۲، شلایرماخر^۳، گادامر^۴، ریکور^۵، بارت^۶، اکو^۷، بتی^۸، هیرش^۹ و اسکینر^{۱۰} متفکران برجسته این جریان هستند) تقسیم نمود. در کل می‌توان هرمنوتیک روشی را نیز به سه دسته بزرگ تقسیم نمود:

۱. هرمنوتیک روشی متن - مفسر محور (گادامر)؛

۲. هرمنوتیک روشی متن محور (بارت، ریکور، امبرتواکو)؛

۳. هرمنوتیک روشی متن / مؤلف محور (بتی، هیرش، اسکینر) (حقیقت، ۱۳۸۷: ۳۳۵).

در این مقاله از هر کدام از این نحله‌ها، دیدگاه‌های شاخص بررسی می‌شود و نهایتاً گزاره‌های مشترک جریان‌های متفاوت هرمنوتیکی روشی استخراج و ارزیابی می‌گردد.

ریشه‌های هرمنوتیک روشی را می‌توان در کتاب هرمنوتیک قدسی یا روش تفسیر متن اثر دن هاور^{۱۱} در قرن هفدهم میلادی جستجو نمود (واعظی، ۱۳۸۶: ۸۵). اما به صورت منظم و مدون، هرمنوتیک روشی در جریان تاریخ‌گرایی^{۱۲} قرن نوزدهم شکل گرفت. زیرا ظهور تاریخ‌گرایی در قرن نوزدهم، روش‌شناسان را با این پرسش مهم و اساسی روبرو ساخت که آیا فهم عینی و راستین، صرفاً خاص علوم تجربی است و علوم انسانی - تاریخی از آن بی‌بهره‌اند؟ ویلهلم دیلتای (۱۹۱۱-۱۸۳۳ م) یکی از برجسته‌ترین همین متفکرین است. دیلتای روش‌شناسی تاریخ‌گرایی را با تفهم در هم آمیخت. وی اعلام نمود موضوعات علوم انسانی^{۱۳}، اساساً تاریخی هستند؛ یعنی مؤلفان و صاحبان آثار فلسفی، ادبی، هنری، دینی و به طور کلی حوادث تاریخی و نهاد‌های سیاسی و اجتماعی همگی پدیده‌ها و موجوداتی تاریخی هستند. همین‌طور مفسر و مورخ نیز وجودی تاریخی دارد. بر این اساس دیلتای نه تنها میان موضوع علوم انسانی و علوم طبیعی تفاوت قائل شد، بلکه

1. Habermas
2. Dilthey
3. Schliermacher

۴. گادامر را می‌توان در هر دو دسته هرمنوتیک فلسفی و روشی قرار داد.

5. Ricoeur
6. Barthes
7. Eco
8. Betti
9. Hirsch
10. Skinner
11. Donn Hauer
12. Historicism
13. Geisteswissenschaften





روش های این دوران نیز از هم متمایز دانست. وی روش علوم طبیعی را تبیین^۱ و روش علوم انسانی را تأویل معرفی نمود. از نظر دیلتای کار تأویل فهم زندگی انسانی است و کار تبیین کشف قوانین عام طبیعت می باشد (دیلتای، ۱۹۲۳: ۲۲۵-۲۲۴). دیلتای بر همین مبنا هرمنوتیک روشی خود را بر سه پایه تجربه زندگی^۲، بیان عینی^۳ و نهایتاً - تفهم^۴ بنا نهاد. از نظر دیلتای تجربه زندگی زمانمند (تاریخمند) است و برای درک معنای آن می بایست زمان گذشته، حال و آینده را در آن واحد در نظر گرفت (پالمر، ۱۳۸۷: ۱۲۲). بیان عینی تجربه زندگی نیز همان تجسد روح، علم، احساس و اراده انسانی به شکل هنر، دین، سیاست و غیره است. در واقع دیلتای به جای عینیت^۵ مد نظر علوم طبیعی، از روح عینی^۶ در علوم انسانی سخن می گوید (فروند، ۱۳۸۷: ۷۸). بر همین اساس، تشخیص و تعیین نموده های عینی زندگی، هدف اصلی دیلتای در بنا نهادن روش شناسی خاص علوم انسانی و فرهنگی شد (وان، ۱۳۷۷: ۳۷). مرحله نهایی هرمنوتیک روشی دیلتای تفهم است. از نظر دیلتای تفهم صرفاً تفکر نیست، بلکه تجربه دوباره جهان است (پالمر، ۱۳۸۷: ۱۲۷). بدین معنا دیلتای گونه ای هرمنوتیک روشی را بنا می نهد که محورهای اصلی آن انسان، زبان، زندگی و تاریخ می باشند. بر مبنای چنین چارچوبی هرمنوتیک روشی متن - مفسر محور گادامر شکل گرفت. از نظر گادامر انسان موجودی زبانی - تاریخی است که در درون سنتی خاص زندگی می کند. بدین معنا زبان و سنت هستی انسان را می سازند. از این رو انسان و پدیده های انسانی را نمی توان بیرون از سنت و تاریخ به فهم درآورد (گادامر، ۱۹۸۹: ۳۸۹). سنت، تاریخ و زبان لایه های متفاوتی نه تنها به دور مفسر بلکه به دوره پدیده های انسانی و اجتماعی می کشند و آن ها را در هاله ای از ابهام فرو می برند. بنابراین برای فهم می بایست دائماً به تفسیر دست یازید. بدین معنای دیالکتیک معنا میان بین انسان و پدیده ها - به مثابه متن - شکل می گیرد و نهایتاً در امتزاج افق های^۷ مفسر و متن فهم رخ می دهد (گادامر، ۱۹۸۹: ۳۰۲). بر همین اساس از نظر گادامر ما نخست از رهگذر سنت های اجتماعی که در آنها به سر می بریم به فهم خود نائل می آییم^۸ (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۱۹۹). گادامر همچنین بر

1. Explanation
2. Erlebnis
3. Ausdruck
4. Verstehen
5. Objectivity
6. Esprit Objectif
7. Fusion of Horizons

۸ این موضوع یادآور همان چیزی است که از آن تحت عنوان تفسیر مضاعف و دور هرمنوتیکی یاد می کنند. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: منوچهری، ۱۳۹۲: ۵۷-۵۹.



این مسأله تأکید نمود که فهم ما از پدیده‌ها همواره توسط پیش برداشت‌ها^۱ شکل می‌گیرد که خود این پیش برداشت‌ها به پیش معنا^۲ منجر می‌گردد. از این رو، هدف مفسر می‌بایست این باشد که در فرایندی دایمی فهم این فرافکنی‌ها (پیش برداشت‌ها و پیش داشت‌ها) را آشکار نماید و دائماً آنها را بازنگری نماید (گادامر، ۱۹۸۹: ۲۷۶). بر این اساس ویژگی‌های مهم هرمنوتیک از نظر گادامر را می‌توان چنین برشمرد: مرگ مؤلف، تولید به جای بازتولید، تکثر معنایی متن، پایان‌ناپذیری عمل فهم و عدم وجود فهم برتر (موسوی، ۱۳۸۴: ۱۵۲).

هرمنوتیک روشی متن محور پل ریکور^۳ تا حدودی در تمایز با هرمنوتیک گادامر شگل گرفت. ریکور هرمنوتیک (تأویل) را فعالیتی فکری می‌داند که «مبتنی بر رمزگشایی معنای پنهان در معنای ظاهری و آشکار ساختن سطوح دلالت‌ضمنی در دلالت‌های تحت‌اللفظی است (دریفوس، ۱۳۸۷: ۱۲۴). به بیان ساده، ریکور هرمنوتیک را نظریه فهم متن^۴ می‌داند (ریکور، ۱۹۹۱: ۱۰۵). البته این متن می‌تواند تمام نمادها^۵ همچون؛ زبان، رؤیا، اسطوره‌ها و غیره را دربرگیرد (ریکور، ۱۳۷۹: ۲۳۸). از نظر ریکور، هدف نهایی تأویل، کشف معنا یا نیت نهفته در متن است (ریکور، ۱۳۷۹: ۱۱۰). ریکور برخلاف گادامر - که از «مرگ مؤلف» سخن می‌گفت - معتقد به وجود حقیقت مستتر در متن است که همواره از دسترس به دور است. به این ترتیب، ریکور تأویل‌های گوناگون از متن را - که بر پیش فهم‌های مختلف مبتنی است - می‌پذیرد و هر تأویل را هم چون بیان مجموعه‌ای از تجربه‌های زیسته و دانایی‌های انسانی به رسمیت می‌شناسد (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۰۸). از نظر ریکور، استقلال متن از مؤلف و کنار گذاشتن مؤلف از فرآیند تفسیر، این نتیجه را به دنبال خواهد داشت که متن، مبنای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مفسر قرار گیرد. از این رو قطع دیالکتیک جهان متن و جهان مفسر سبب چندگانگی خواننده‌ها و تفاسیر متفاوت در زمان‌ها و مکان‌های مختلف حتی از یک فرد واحد و «تورم خواندن‌ها» می‌شود (ریکور، ۱۳۷۳: ۶۴). با قطع رابطه مؤلف با متن، تنها ملاک صحت تفسیر، خود مفسران و انتظارات و افق‌های فرهنگی آن‌ها خواهد بود (ریکور، ۱۳۷۳: ۶۹). در نظر ریکور، مفسر در مواجهه با یک متن، خود را به جهان متن منتقل می‌کند و «این جهان، افق خواست‌ها و انتظارات مفسر را از متن تعیین

1. Fore-Conceptions
2. Fore-Meaning
3. Paul Ricoeur
4. Text
5. Symbols
6. Death of Author



می‌کند». به بیان ساده، در هرمنوتیکِ متن محور ریکور برخلاف هرمنوتیکِ دلیتای معنای متن کشف نمی‌گردد بلکه آفریده می‌شود (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۱۹). علاوه بر این، ریکور تأویل متن را دارای سه سطح می‌داند؛ سطح معناشناسانه، سطح بازاندیشانه و سطح وجودگرایانه. در سطح معناشناسانه ریکور اعلام می‌کند که باید معنای متن - یا همان گفتمان کلی حاکم بر متن - را به فهم در آورد. وی تصریح دارد که این معنا و در نتیجه فهم می‌تواند چندگانه باشد. در سطح بازاندیشانه، ریکور نشان می‌دهد که مفسر در تعامل با متن از خود فاصله می‌گیرد و آنگاه خود را در درون متن بازنمایی می‌کند و بدین‌گونه به فهم خویشتن نائل می‌آید. در سطح وجودگرایانه مفسر از طریق تأویل متن وجوهی از هستی را کشف می‌نماید. البته این شناخت هستی همواره ناقص است (ریکور، ۲۰۱۰: ۲۵۶-۲۳۶). خلاصه این که از نظر ریکور متن دارای دنیایی مستقل است و تنها راه شناخت آن زبان است. خواننده در مواجهه با متن نه تنها معنای متن و هستی بلکه خود را نیز کشف می‌کند. کوئینتن/اسکینر^۱ نیز یکی از مهم‌ترین متفکرین هرمنوتیک روشی زمینه‌ای - مؤلف محور می‌باشد. البته در این هرمنوتیک کشف - قصد و نیت مؤلف در درون زمینه آن مهم‌ترین مسئله اساسی است (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۱۸۵). اسکینر در پاسخ بدین پرسش که چگونه می‌توان یک متن را به فهم در آورد؟ در روش‌شناسی متعارف اما متضاد را از هم جدا می‌سازد: یکی روش‌شناسی قرائت زمینه‌ای^۲ است که معتقد است زمینه^۳ معنای متن را تعیین می‌کند. از این رو، برای فهم معنای متن باید زمینه ایدئولوژیک، ذهنی، زبانی، فکری، دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متن را بازسازی نمود. دیگری روش‌شناسی قرائت متنی^۴ است که بر خودمختاری ذاتی متن^۵ تأکید دارد و هر تلاشی برای بازسازی زمینه فکری - اجتماعی متن را به عنوان تلاشی بیهوده کنار می‌گذارد (اسکینر، ۱۹۸۸: ۲۹). با وجود این که اسکینر روش زمینه‌ای را برمی‌گزیند، اما آن را برای فهم معنای متن کافی نمی‌داند. اسکینر معتقد است که برای فهم یک ایده، اندیشه یا متن باید قصد و نیت مؤلف در درون زمینه وی بازسازی شود. البته قصدگرایی یا نیت باوری اسکینر با قصدگرایی کالینگوود^۶ در حوزه تاریخ متفاوت است. کالینگوود بر این اعتقاد بود که مورخ یا پژوهشگر باید نیت و ذهن مؤلف را بازسازی کند تا معنای

1. Quentin Skinner
2. Methodology of Contextual Reading
3. Context
4. Methodology of Textual Reading
5. The Autonomy of the Text Itself
6. Collingwood



عمل و کردار او را کشف نماید. اما اسکینر معتقد است که برای رسیدن به قصد و نیت مؤلف علاوه بر بازسازی معنای عمل - آن‌گونه که مورد نظر کالینگوود است - بایستی به ایدئولوژی‌ها و ایده‌هایی معاصر با متن نیز توجه نمود. بدین ترتیب رهیافت اسکینر نه رویکردی متنی و نه زمینه‌ای است، بلکه در میانه آن دو قرار می‌گیرد که در آن با توجه به ایدئولوژی‌های موجود در زمان تألیف متن، قصد و نیت مؤلف به فهم در می‌آید (همان، ۱۹۸۸: ۲۹). خلاصه این که از نظر اسکینر، روش شناخت اندیشه یا متن این است که گفتمان سیاسی، ایدئولوژیک و زبانی حاکم بر زمانه در تعامل با قصد و نیت مؤلف که در درون متن نهفته شده است به فهم درآید.

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان مبانی فرانظری پارادایم هرمنوتیک روشی را چنین خلاصه نمود:

۱. دو جهان وجود دارد: جهان طبیعی و جهان انسانی - اجتماعی؛

۲. جهان طبیعی و جهان انسانی - اجتماعی تفاوت ماهوی با هم دارند؛

۳. جهان طبیعی از پدیده‌های عینی^۱ (عینیات) و جهان اجتماعی از پدیده‌های ذهنی^۲ (ذهنیات) تشکیل شده است (هستی‌شناسی هرمنوتیک)؛

۴. شناخت جهان طبیعی (پدیده‌های عینی) نیز با شناخت جهان انسانی (پدیده‌های ذهنی) متفاوت است؛

۵. روش شناخت جهان طبیعی تبیین و روش شناخت جهان انسانی تأویل است؛

۶. هدف تبیین کشف قوانین عام پدیده‌های طبیعی و هدف تأویل کشف معنای پنهان پدیده‌های اجتماعی - انسانی است؛

۷. تفسیر یا فهم ما از جهان (پدیده‌های اجتماعی) بر آن‌ها اثر می‌گذارد؛

۸. شناخت نهایی و همه جانبه جهان ممکن نیست. زیرا هرگونه شناختی از جهان با چارچوب ذهنی و زبانی در هم آمیخته شده است؛

۹. هرگونه شناختی از جهان همواره نسبی و باز (گشوده) است؛

۱۰. زبان تنها ابزار شناخت نسبی جهان اجتماعی است. به بیان ساده بدون فهم زبان نمی‌توان به شناخت جهان اجتماعی نائل آمد (شناخت‌شناسی هرمنوتیک)؛

۱۱. ما همواره در دنیای زبانی، تاریخی و به تعبیر ریکور در دنیای متن زندگی می‌کنیم (هستی‌شناسی)؛



۱۲. امکان داوری نهایی درباره شناخت‌های متفاوت از جهان وجود ندارد؛ زیرا فهم فرایندی مداوم می‌باشد. در کل، پارادایم هرمنوتیک روشی، نه تنها عینیت مورد نظر اثبات‌گرایی را رد می‌نماید، بلکه هرگونه شناختی را نسبی، محدود و مقید به زبان و تاریخ می‌داند. به بیان ساده از نظر هرمنوتیکی‌ها تحلیل عینی پدیده‌های اجتماعی به سان پدیده‌های طبیعی امکان‌ناپذیر است (حقیقت، ۱۳۸۷: ۳۹۰).

هرچند که برخی از متفکران هرمنوتیکی گونه‌ای از عینیت را برای دنیای اجتماعی - انسانی تصور می‌نمایند. بدین معنا که آنان از فهم عینی نام می‌برند که براساس آن مفسرین یا حتی مشارکت‌کنندگان در یک پدیده اجتماعی - انسانی قادر به فهم یکدیگر هستند. بدین معنا که می‌توانند دلایل کنشگران و مفسران متفاوت برای چنین کنشی یا چنین تفسیری را درک نمایند (فی، ۱۳۸۷: ۳۸۳). براساس آنچه بیان شد می‌توان مبانی و مفروضات اساسی پارادایم هرمنوتیک روشی را چنین خلاصه نمود؛ هر شناختی از پدیده‌های اجتماعی - انسانی با چارچوب مفهومی و زبانی درهم آمیخته است. بدین معنا، هیچ‌گونه شناختی مستقل از ذهن وجود ندارد. براساس گزاره‌های فوق به نظر می‌رسد میان مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی هرمنوتیک سازگاری وجود دارد. ضمن این که استقلال و تمامیت گزاره‌های نیز قابل شناسایی است.

انتقادات وارد بر پارادایم هرمنوتیک روشی

انتقاد اصلی بر پارادایم هرمنوتیک روشی عموماً از جانب پوزیتیویست‌های جدید وارد شده است. پوزیتیویست‌های جدید معتقدند که هرمنوتیکی‌ها (تفسیری‌ها) صرفاً قضاوتی نظری و ذهنی درباره دنیا ارائه می‌کنند. از این رو، هیچ معیاری برای داوری درباره اعتبار ادعاهای آنان وجود ندارد. به بیان دیگر، هرمنوتیکی‌ها (تفسیری‌ها) به دام نسبی‌گرایی مطلق فرو می‌غلطند، چه این‌که امکان قضاوت میان نظرات و تفسیرهای مختلف وارد می‌کنند (مارش و استوکر، ۲۰۰۲: ۲۷). به نظر می‌رسد پاسخ به این انتقاد بسیار مشکل است، چه این‌که هر نحله فکری از منظر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی متفاوت به علم اجتماعی می‌نگرد. اما به هر حال بویر و رودز درصدد برآمدند برای ترجیح یک تفسیر یا روایت برد دیگری، معیارهایی برای قضاوت میان

روایت‌های متفاوت ایجاد نمایند. آنان میان هرمنوتیک و پست مدرنیسم یا پس‌اساختارگرایی تمایز قائل شدند و پارادایم هرمنوتیک روشی را در درون مدرنیسم جای دادند. در واقع، آنان تلاش نمودند در مقابل نسبی‌گرایی مطلق پس‌امدرنیسم بر عینیت فهم تأکید نمایند. آنان استدلال نمودند تفسیری معتبر است که بر نشان‌ها و نمادهای زمینه‌ای _ همانند زبان _ مبتنی باشد. بدین معنا از منظر بویور و رودز امکان دسترسی به تبیین درون سنت هرمنوتیکی (تفسیری) وجود دارد (همان، ۲۰۰۲: ۲۹).

زمینه‌های واگرایی پوزیتیویسم و هرمنوتیک: تقابل تفهیم و تبیین

با این اوصاف می‌توان نقاط افتراق دو پارادایم روشی پوزیتیویسم و هرمنوتیک را در گزاره‌های زیر خلاصه نمود:

۱. اثبات‌گراها به وحدت علوم می‌اندیشند. در حالی که تفسیرگراها به تکثر علوم باور دارند؛
۲. اثبات‌گراها به دنبال تعمیم روش‌های علوم طبیعی به علوم انسانی و اجتماعی اند. در حالی که تفسیرگراها تفکیک میان این دو حوزه را بسیار جدی تلقی می‌کنند؛
۳. پدیده‌ها و رویدادها در نزد اثبات‌گراها حالتی مکانیکی و قابل محاسبه دارند، ولی از نظر تفسیری‌ها رویدادهای سیاسی و اجتماعی حالت پویا و گفتمانی دارند؛
۴. اثبات‌گراها به دنبال علم فارغ از ارزش‌اند، در حالی که از نظر تفسیرگراها شناخت با «پیش‌فهم» یا «پیش‌دانسته» همراه است؛
۵. تفسیرگراها با قائل شدن به تفاسیر متعدد، برداشت‌های گوناگونی از یک رویداد را می‌پذیرند، در حالی که از منظر اثبات‌گراها قائل شدن به تفاسیر متعدد گونه‌ای سفسطه است؛
۶. تبیین‌های علت‌کاوانه (اثباتی) بر نظریه‌ها و قوانین کلی و قابل مشاهده تجربی استوار است؛ در حالی که هواداران روش‌های تفسیری به تفهیم اولویت می‌دهند؛
۷. تأکید اثبات‌گراها بر چرایی^۱ و یافتن رابطه علی - معلولی پدیده‌هاست، اما تفسیرگراها عمدتاً با رهیافت تاریخی بر چگونگی^۲ و زمینه‌های شکل‌گیری پدیده‌ها توجه دارند؛

خلاصه اینکه ۱. هرمنوتیکی‌ها (تفسیری‌ها) به جای تبیین علی پدیده‌ها بر فهم معنای پدیده‌ها تأکید دارند؛ ۲. آنان معتقدند که شناخت پدیده‌های اجتماعی مستقل از دانش ممکن نیست. بدین معنا که پدیده‌های اجتماعی توسط معنای که ما بدان‌ها می‌دهیم شکل می‌گیرند؛

1. Why question
2. How question





۳. آنان معتقدند که اساساً هستی مستقل از دانش ما وجود ندارد. بدین معنا حقیقت عینی نیز وجود ندارد، هرچند که معتقدند فهم عینی می‌تواند وجود داشته باشد؛^۴ آنان معتقدند که دنیا به صورت اجتماعی و گفتمانی برساخته می‌شود؛^۵ نهایتاً این که آنان روش‌های کمی را رد می‌کنند (همان، ۲۶). پس می‌توان گفت به طور کلی دو پارادایم به لحاظ مبانی فرافرنظری با هم متفاوت‌اند.

پارادایم واقع‌گرایی انتقادی: نقد و بازسازی اثبات‌گرایی و هرمنوتیک

برای غلبه بر ناهمسازی‌های اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی، رهیافت‌های متفاوت شکل گرفته‌اند. در این باره از تلاش‌های اصحاب مکتب فرانکفورت^۱ برای وارد کردن عناصر تفسیری در کنار روش‌های علمی می‌توان نام برد. همچنین از تلاش‌های متفکران نوکانتی^۲ نظیر ویر^۳ و زیمل^۴ می‌توان یاد کرد که تفسیر را در کنار روش‌های پوزیتیویستی به کار بردند. به نظر می‌رسد بیشتر نظریه‌پردازان انتقادی، معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی و کسب دانش عینی و تجربی در مورد جهان اجتماعی را زیر سؤال می‌برند. همچنین هژمونی روش واحد علمی را رد می‌کنند و از تکرار رهیافت‌های شناخت دفاع می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۲۲۴). در مقابل، این مقاله از رهیافت «روی باسکار» تحت عنوان «واقع‌گرایی انتقادی» برای نزدیکی و تلفیق نسبی دو پارادایم پیشین بهره می‌برد. چه اینکه خود باسکار به طور خاص این نزاع فکری را دنبال کرده است و کوشش کرده است تا با اتخاذ رویکردی «میان‌رشته‌ای» بین این دو پارادایم پیوند ایجاد نماید. هرچند این تلفیق تام نیست.

روی باسکار کار خود را با نقد دیدگاه‌های اثبات‌گرایی و هرمنوتیک آغاز می‌کند. مهم‌ترین نقد وی بر اثبات‌گرایان این است که آنان واقعیت را صرفاً به یک بعد فرو می‌کاهند. در حالی که از نظر باسکار واقعیت دارای سه لایه تجربی^۵، متحقق^۶ و واقعی^۷ است و اثبات‌گرایان صرفاً بر واقعیت تجربی (که همان بعد آشکار واقعیت است) متمرکز شده‌اند و متناسب با آن فقط به معرفت تجربی برای شناسایی واقعیت بسنده کرده‌اند. در مقابل، باسکار از لایه‌های متفاوت واقعیت و معرفت سخن می‌گوید. بنابراین، بسیاری از ابعاد واقعیت‌های اجتماعی در لایه‌های زیرین جامعه در جریان است

1. Frankfurt School
2. Neo-Kantianism
3. Weber
4. Simmel
5. Empirical
6. Actual
7. Real

و هرگز اثبات‌گرایان نمی‌توانند در محیط بسته آزمایشگاهی آنها را شناسایی کنند (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۲۳۴). انتقاد دیگر باسکار بر اثبات‌گرایی همسان‌پنداشتن ساختار علوم اجتماعی با علوم طبیعی است. وی معتقد است اثبات‌گرایان علوم اجتماعی را به تحلیل علی پدیده‌ها فرومی‌کاهند. در مقابل، باسکار بر مبنای هستی‌شناسی چندلایه و تفاوت ماهوی علوم اجتماعی با علوم طبیعی بر تبیین و تفسیر انتقادی پدیده‌های اجتماعی تأکید دارد؛ تبیین و تفسیری که با تفسیر هرمنوتیکی متفاوت است و از مفهوم تأیید و پیش‌بینی علمی اثبات‌گرایی نیز فاصله می‌گیرد. بنا به اعتقاد باسکار، آنچه در تفاسیر هرمنوتیکی مورد غفلت قرار گرفته است، رابطه تفاسیر با واقعیت است. زیرا هرمنوتیکی‌ها با تأکید بسیار بر رابطه معنا و تفسیر، از اصل وجود و واقعیت متعلق‌های پژوهش فاصله گرفته‌اند، حال آنکه مسأله اصلی در علوم اجتماعی، شناسایی شرط‌ها و بنیادهای وجودی است که چنین علمی را امکان‌پذیر می‌سازند. یکی از این بنیادها، لایه‌بندی واقعیت خارجی مستقل از ما و علوم غیرقابل تقلیلی است که عهده‌دار شناسایی هریک از مکانیسم‌های موجود در این لایه‌ها است (باسکار، ۱۹۸۸: ۳-۲). ضمن این که باسکار با الهام از پارادایم روشی هرمنوتیک، فرهنگ را گسترش داده و آن را مقدم بر طبیعت و اندیشه می‌داند و از این نظر، خاستگاهی ضد طبیعت‌گرایانه خود را آشکار می‌نماید (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۵۶؛ به نقل از همان: ۱۶).

بدین معنا رویکرد انتقادی باسکار موضعی میانه در شکاف روش‌شناختی عمیق میان دو پارادایم اثبات‌گرا (طبیعی‌گرا) و تفسیری (انسان‌گرا) است. این رویکرد را نه از روش‌های تجربی مورد ادعای انحصاری اثبات‌گرایان گریز است و نه خود را بی‌نیاز از روش‌های معناکاوانه می‌بیند. این رویکرد هم‌نظر با هرمنوتیکی‌ها می‌گوید؛ تأکید یک‌جانبه بر عینیت علمی و تلاش برای کمیت‌پذیر کردن کیفیت‌های انسانی، معنای رفتار انسان را نادیده می‌نگارد و نمی‌تواند به ژرفای احساس و اندیشه انسان‌های واقعی دست یابد. بی‌توجهی به مضمون اجتماعی رفتار انسان نیز از جمله انتقادات مشترک رویکرد انتقادی باسکار و هرمنوتیکی‌ها به اثبات‌گرایی است. زیرا انتقادگرایان اصرار دارند که اثبات‌گرایی در نهایت مدافع وضع موجود است؛ همواره نظم اجتماعی و سیاسی جاری را مسلم می‌پندارد و هیچ‌انگیزه‌ای ندارد تا آن را مرحله‌ای از فرایند تاریخی دگرگونی اجتماعی یا وضعیتی که باید تغییر کند، در نظر گیرد. انتقادگرایان در عین حال علوم اجتماعی تفسیری را متهم می‌کنند که اعتباری یکسان برای تمامی دیدگاه‌ها قائل است و به آراء و برداشت‌های افراد بیشتر از شرایط واقعی مولد آن اهمیت می‌دهند. تمرکز تفسیرگرایان بر مضمون‌های خرد و مقطعی، به معنای نادیده گرفتن مضمون گسترده‌تر و بلند مدت تراست و عدم اتخاذ موضع ارزشی معین به انفعال در تأثیرگذاری بر



تحولات اجتماعی و کمک‌رسانی به مردم برای مشاهده توهم‌هایی می‌انجامد که آنان را از بهبود وضع زندگی انسان باز می‌دارد. علوم اجتماعی - انتقادی خود را فرایندی از پژوهش و تتبع انتقادی تعریف می‌کند که سعی دارد «فرا تراز توهم‌های سطحی رفته و ساختارهای واقعی در جهان مادی را برملا کند و به مردم برای تغییر وضعیت شان و ساختن یک جهان بهتر مدد رساند» (سیدامامی به نقل از نیومن، ۱۳۸۵: ۸۵-۸۴). بنا بر این نکات، باسکار با طرح تقدم هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی مطرح در پوزیتیویسم و هرمنوتیک، نوعی عینیت‌گرایی علوم اجتماعی را پیشنهاد کرده است که ضمن لحاظ نمودن تفاوت روش شناختی بین علوم طبیعی و اجتماعی، در صدد شناسایی قواعد حاکم بر روابط فرد، جامعه و تبیین آن‌ها است. اما این تبیین نه پیش‌گویانه، بلکه انتقادی و تفسیری است و با توجه به نقش لایه‌های متفاوت واقعیت، به ویژه لایه تجربی و دوگانگی ساختار عاملیت (جامعه-فرد) عرضه می‌شود (کبوب، ۱۳۹۰: ۳).

در واقع، از منظر پارادایم انتقادی باسکار، واقعیت و به تبع آن هستی دارای سه سطح است: یک سطح تجربی که تجارب ما را در بر می‌گیرد؛ یک سطح واقعی که وقایع و پدیده‌ها را شامل می‌شود و یک سطح عمیق‌تر که بنیان و اساس پدیده‌های واقعی را می‌سازد؛ صرف نظر از اینکه آن پدیده‌ها قابل مشاهده و آزمون پذیر باشند یا نباشند (باسکار، ۱۹۷۵: ۵۶). به نظر می‌رسد در اینجا برخلاف رویه اثبات‌گرایان شناخت تنها به تجربه صرف محدود نمی‌شود؛ همچنین برخلاف رویه هرمنوتیکی‌ها، شناخت صرفاً به ذهنیات پژوهشگر موقوف نمی‌گردد. از این رو می‌توان گفت پارادایم واقع‌گرایی انتقادی در صدد است تا با جمع زدن بین سطوح مختلف واقعیات توسط سازوکارهایی که واقعیات در بستر آنها شکل می‌گیرند، راه را برای تلفیق مبانی فرانظری دو پارادایم باز کند. خلاصه آن که انتقاد پایه اصلی واقع‌گرایی انتقادی است. رویکرد انتقادی در این پارادایم بر مشاهدات خارج از ساختارهای تجربه‌محور مبتنی است و کمتر خود به عوامل طبیعی محدود کننده و همسان‌ساز مشغول می‌نماید (باسکار، ۲۰۱۰: ۲).

به سوی همگرایی نسبی پوزیتیویسم و هرمنوتیک؛ ظرفیت‌های میان‌رشته‌ای واقع‌گرایی انتقادی

بر اساس آنچه بیان شد باسکار با اتخاذ موضعی بینابین در صدد است تا ظرفیت‌های همگراییانه دو پارادایم را از لحاظ نظری نشان دهد و آنگاه به فراسوی آن دو گام نهد. باسکار اعلام می‌کند نه تنها واقعیت‌های اجتماعی صرفاً محصول فهم، دانش یا زبان ما نیستند، بلکه شناخت آنان را نمی‌توان به روابط علی عینی فروکاست. بر این اساس، ما در درون ساختارهای اجتماعی از





پیش موجود زندگی می‌کنیم که می‌توانیم آنها را بازتولید کنیم یا تغییر دهیم (تریگ، ۱۳۸۶: ۳۵۳). به بیان دیگر، پارادایم واقع‌گرایی انتقادی وجود هستی مستقل از ذهن را به رسمیت می‌شناسد؛ اما نقش چارچوب‌های مفهومی متفاوت در شناخت آنان را نادیده نمی‌گیرد. از این رو، واقع‌گرایی انتقادی میان جهان عینی و درک ما از جهان عینی تمایز قائل می‌شود و تأثیر آنان بر یکدیگر را مورد توجه قرار می‌دهد. بدین معنا واقع‌گرایی انتقادی بر تعامل میان واقعیت مستقل از ذهن و کنش آگاهانه انسانی برای تغییر واقعیت‌های موجود تأکید دارد. به بیان دیگر، واقع‌گرایی انتقادی، واقعیت‌های اجتماعی را حاصل تعامل کنش‌های معنادار انسانی و شرایط عینی مستقل از انسان می‌داند و بدین معنا امکان مواجهه انتقادی با واقعیت‌ها را متصور است. چه این‌که به باور باسکار موجودیت‌های اجتماعی دارای هر دو بعد عینی و ذهنی هستند؛ یعنی علاوه بر آن که دارای بعد مادی اند؛ جدا از دلایل و فهم کنش‌گران نمی‌باشند. از سویی دیگر قابل تقلیل به این سطح هم نیستند؛ یعنی همان‌گونه عمل نمی‌کنند که کنش‌گران می‌پندارند بلکه وابسته به بستری هستند که به تعبیر تفسیرگرها دارای تاریخ خاصی است که قابل تعمیم به دیگری نیست (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۴۳-۵۴۱).

بر اساس آنچه گفته شد معرفت‌شناسی واقع‌گرایی انتقادی دارای چهار ویژگی اصلی است:

۱. شناخت عینی پدیده‌های اجتماعی ممکن است؛
۲. شناخت ما از پدیده‌ها اجتماعی بر اساس چارچوب‌های مفهومی متفاوت می‌تواند متفاوت باشد؛
۳. شناخت حقیقی پدیده‌های اجتماعی مستلزم درک باطن و عمق پدیده‌هاست و شناخت ظاهری پدیده‌ها گمراه‌کننده است؛
۴. شناخت پدیده‌ها فرایندی مستمر است و همواره بر اساس مشاهدات، تفسیرها، استدلال‌ها، گفتگوهای جدید امکان اصلاح شناخت وجود دارد (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۲۲۷-۲۲۶).

پرواضح است که باسکار معرفت‌شناسی «واقع‌گرایی انتقادی» را از سنت تفسیری عاریت گرفته و از این روست که به «چگونگی» شکل‌گیری پدیده‌ها توجه می‌کند. اتخاذ این معرفت‌شناسی برای باسکار نمایانگر مسیری است که در بالاترین سطح _ انتقادی _ باعث تمییز ابعاد مهم شناخت از یکدیگر می‌شود؛ همچنین شامل واقعیت‌های آزاد موجود و افزایش شناخت ما از آنها می‌شود و نهایتاً باعث انتقال موضوعات و افزایش حجم دانش ما از [پدیده‌ها] می‌گردد (باسکار، ۱۹۷۵: ۲۴-۲۱؛ مقایسه کنید با باسکار، ۱۹۷۹: ۱۷-۱۱). در واقع، یکی از پایه‌های اصلی واقع‌گرایی انتقادی بُعد معرفت‌شناسانه‌ای است که باسکار آن را از پارادایم



هرمنوتیکی وام می‌گیرد. اما پرسش این است که این پایه برای نزدیکی و تلفیق - و لونسبی - هرمنوتیک و اثبات‌گرایی کفایت می‌کند؟ به نظر می‌رسد هستی‌شناسی میان پارادایمی نیز می‌بایست رخ بنمایاند تا این امر تحقق یابد. به نظر می‌رسد باسکار هستی‌شناسی میان رشته‌ای خود را از پارادایم پوزیتیویسم اخذ نماید. باسکار در اینجا به شناخت مستقل از ذهن، روش‌های علمی و... به عنوان مقدمات هستی‌شناسی پوزیتیویستی توجه می‌کند. پس دلیل اصلی که باعث می‌شود پارادایم واقع‌گرایی انتقادی باسکار علمی تلقی شود تمرکزش بر نقش علی مکانیزم‌هایی است که ما آنها را می‌بینیم و او این بُعد از واقعیت را به ما می‌شناساند (واس، ۲۰۰۴: ۸؛ به نقل از باسکار، ۱۹۷۸: ۱۳). به عبارت دیگر اهمیت قائل شدن به روابط علی - معلولی پدیده‌ها در واقع‌گرایی انتقادی نظیر همان روش‌هایی است که مدت‌های مدید قوام‌بخش رهیافت اثبات‌گرا بود. البته باسکار همانند آرچر^۱ - اعلام می‌کند: «جهان به‌گونه‌ای ساختار یافته است که برج‌هایی نموده‌ها و واقعیت‌ها دلالت دارد» (آرچر، ۱۹۹۵: ۱۷). بنابراین، اگر می‌خواهیم واقعیت ساختارمند جهانی را بشناسیم باید با استفاده از نظریه از نمودها یا ظاهر فراتر رویم و به جدایی نمود از واقعیت توجه نمائیم. به نظر می‌رسد در این مرحله باسکار سعی می‌کند تا به هستی‌شناسی اثبات‌گراها نزدیک شود تا جایی که بُعد هستی‌شناسانه را اساس فهم پارادایم واقع‌گرایی انتقادی قرار می‌دهد و براساس آن واقعیت‌های موجود را بازنمایی می‌کند و نهایتاً این فهم را ایجاد کند که باید نظریه‌های جدیدی بدین منظور ایجاد شوند. البته پارادایم واقع‌گرایی انتقادی ادعای فهم تمام و کمال مسائل خاص را ندارد بلکه نکته اصلی در هستی‌شناسی انتقادی، تقسیم‌بندی گوناگون حوزه‌های متمایل به هر حوزه‌ای است. مثلاً در حوزه‌های تجربی ما می‌توانیم تجاربی را که از طریق مشاهده ساخته می‌شود بشناسیم و از طریق مشاهدات بیرونی آنها را مطالعه کنیم (سورن، ۲۰۰۵: ۴). ضمن این که پارادایم واقع‌گرایی انتقادی در یک بعد نیز مرسوم هستی‌شناسی هرمنوتیکی است؛ آنجا که جهان واقع را دارای بواطنی فرض می‌نماید که می‌بایست به شناخت درآیند. بدین ترتیب از نظر آرچر و باسکار، «هستی‌شناسی ژرف^۲» اساس واقع‌گرایی انتقادی را تشکیل می‌دهد.

شاید این سؤال مطرح شود که آیا تأکید ویژه باسکار بر جنبه هستی‌شناسانه اثبات‌گرایان، استفاده از روش علمی و تجربه‌گرایی پارادایم میان رشته‌ای او را از توازن نینداخته است؟ در پاسخ باید گفت؛ می‌توان دلایلی خلاف آن عرضه داشت، هرچند این دلایل جامع نیست. استدلال

1. Archer
2. deep ontological



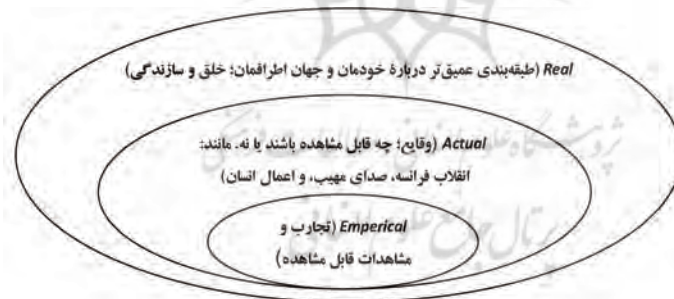
این که تجربه‌گرایی مورد نظر باسکار در صدد تحمیل روش‌های طبیعی بر انسان‌ها نیست، بلکه واقع‌گرایی انتقادی وی نوعی تجربه‌گرایی است که انسان را در مرکز شناخت قرار می‌دهد. وی همچنین تأیید می‌کند که به ندرت قوانین طبیعی عام، برای همهٔ جوامع وجود دارد. باسکار معتقد است که انسان می‌تواند برای خودش آزادانه انتخاب کند و این انتخاب‌ها صرفاً به وسیلهٔ ساختار جامعه خلق نمی‌شوند، بلکه توسط خود نیز آفریده می‌شوند؛ به بیان ساده، ساختار جامعه بر ما متقدم است و همواره محدوده انتخاب‌ها را تعیین می‌کند. اما نهایتاً این انسان است که دست به انتخاب می‌زند. پس این پارادایم نوظهور با ترکیب متافیزیک و بحث‌های استعاری با واقع‌گرایی به خلق موقعیت‌های انتخابی کمک می‌کند (جفرایز، ۲۰۱۱: ۴). به همین سیاق، باسکار در نزاع دیرین میان ساختار - کارگزار در علوم انسانی، موضعی بینابین می‌گیرد و به عمل آزادانهٔ انسان در چارچوب بستر، تاریخ، زمان و مکان می‌اندیشد؛ نظیر همان رویکردی که تفسیری‌ها در آن اندیشه‌ورزی می‌کردند و علاقه‌مند به بررسی پدیده‌ها در چارچوب بستر زمانی و مکانی هستند. خود باسکار در این باره به ما می‌گوید: «تجارب و واقعیت‌ها مربوط به زمینه‌شان هستند و بنابراین محصول جامعهٔ خودشان می‌باشند» (باسکار، ۱۹۷۸: ۵۷؛ به نقل از: واس، ۲۰۰۴: ۵). بنابراین تجارب ما محصولی از جامعه [بستر] هستند، بدین معنا تجارب ما منحصر به فرد نیستند و منحصرأ مجموعه‌ای از حقایق تاریخی شخصی می‌باشند. از این رو بعدها در نتیجهٔ کارها و اعمالی که برگرفته از تأثیر جامعه بر ما هستند چارچوب‌های مفهومی شکل می‌گیرند که واقعیت تاریخی ما را مورد تفسیر و خوانش قرار می‌دهند (واس، ۲۰۰۴: ۵).

با این اوصاف می‌توان نتیجه گرفت که پارادایم واقع‌گرا انتقادی ادامه‌دهنده همان سنت کانتی^۲ است که تلاش دارد/یده‌الیسم^۳ را با فرا‌زالیسم^۴ آشتی دهد. وی بدین منظور گلچینی از متافیزیک، زبان استعاری، ایده‌های مذهبی و واقعیت‌های جهان درونی‌اش را با یکدیگر ترکیب کرد (جفرایز، ۲۰۱۱: ۷). پس به نظر می‌رسد اصطلاح واقع‌گرایی انتقادی، ادغام و تعبیر امروزی اصطلاح واقع‌گرایی متعالی و واقع‌گرایی طبیعی است. استفادهٔ باسکار از این واژه شبیه همان واقع‌گرایی متعالی گذشته در نزد کانت است (جفرایز، ۲۰۱۱: ۴؛ به نقل از: باسکار، ۱۹۹۸، ۱۱). در هر صورت، این پارادایم انتقادی تلاش می‌کند کنش‌های نیت‌مند انسان و الگوهای انضمامی

1. Structure-agency
2. Kantian Tradition
3. Idealism
4. Post-Realism



معانی اجتماعی را توضیح دهد. این توضیح هم در بردارنده مطالعه دقیق شرایط سیاسی و اجتماعی است و هم شامل یک ارزیابی تفسیری از تمناهای انسانی در بطن این شرایط است (منوچهری، ۱۳۹۲: ۱۴۹). در واقع باسکار از یک رهیافت میان‌رشته‌ای دفاع می‌کند که برخلاف پارادایم اثبات‌گرایی تکثر روشی را می‌پذیرد و برخلاف تفسیری‌ها هستی را به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که به جدایی نمود از واقعیت پایبند باشد. همان‌طور که دانرمارک به این موضوع اشاره می‌کند: «بر اساس واقع‌گرایی انتقادی رهیافت‌های گوناگونی برای شناخت ما وجود دارند که قابل تقلیل به یک حوزه خاص نیستند. پس برای اثبات و فهم یک مسأله به انواع گوناگونی از دلایل قیاسی، استقرایی و استدلالی نیاز داریم. در این موقع می‌توانیم جنبه‌های اصلی واقعیت مرتبط با تجربه، کنه وقایع و سازوکارهای آن را تحلیل نمائیم» (دانرمارک، ۱۹۹۷: ۱۲۳). در کل، رویکرد باسکار با گسترش دامنه واقع‌گرایی انتقادی دیالکتیکی و فراواقع‌گرایی فلسفی سازوکارهای لایه‌های نظام‌مند، جهان انسانی را برای ما آشکار می‌نماید (باسکار، ۲۰۱۰: ۱۳). به نظر می‌رسد منظور باسکار از لایه‌های نظام‌مند، پاسخی به تنگ‌نظری اثبات‌گرایان در باب توجه تک‌بعدی به سطح تجربی و قابل مشاهده پدیده‌ها می‌باشد. لایه‌های نظام‌مند (سیستمی) مورد نظر باسکار را می‌توان به صورت زیر نشان داد:



برگرفته از (واس، ۲۰۰۴: ۳) مقایسه کنید با (نیکولاس و ویت، ۲۰۱۲: ۶)

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان گفت؛ باسکار پیوند اصلی میان دو پارادایم را در همین مفهوم لایه‌های نظام‌مند (سیستمی) بیان می‌دارد. زیرا این لایه‌بندی به‌گونه‌ای است که تجربه‌گرایی مفرط اثبات‌گرایان را رد می‌کند و همین‌طور نظریه هرمنوتیک‌ها در باب عدم امکان شناخت عینی را نمی‌پذیرد؛ به این دلیل که مقولات تجربی و واقعی‌ای وجود دارند که قابل مشاهده هستند. پس در



اینجا واقع‌گرایی انتقادی به تلفیق و درهم آمیختگی «عین» و «ذهن» توجه می‌کند. به بیان ساده‌تر واقع‌گرایی انتقادی از این ایده که قوانین [طبیعی] نمی‌توانند تمام حقیقت را دریابند و پیش‌بینی کنند، دفاع می‌کند. در عین حال «واقع‌گرایی انتقادی» شرایط غیرتجربی شناخت را نیز بازسازی می‌نماید (جفرایز، ۲۰۱۱: ۶). در واقع، پارادایم واقع‌گرایی انتقادی صرفاً به آنچه روی می‌دهد توجه نمی‌کند و می‌تواند اصل و منشأ شکل‌گیری پدیده را از طریق تاریخ‌مندی و خوانش تفسیری آن‌ها برای ما بازنمایی کند. بنابراین، رویکرد باسکار می‌تواند ما را به سوی پارادایمی میان دو پارادایم اثباتی و هرمنوتیکی رهنمون شود؛ همانطور که پیراتسکی نیز می‌گوید: «واقع‌گرایی انتقادی از طریق پیوند دو سنت اثبات‌گرایی و هرمنوتیکی و تحول مفهوم ساختار - کارگزار، نگرش ما نسبت به علوم اجتماعی را تغییر داده است.» (پراتچک، ۲۰۰۳: ۱۵) بنابراین، همانطور که باسکار تصریح دارد: «واقع‌گرایی انتقادی فهم ما از جامعه و پدیده‌های انسانی و طبیعی را افزایش می‌دهد و به طبع آن نگرش هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه ما را عمق می‌بخشد و به ما کمک می‌نماید تا تفاوت‌های میان پدیده‌های انسانی و طبیعی را بهتر درک کنیم» (باسکار، ۲۰۱۰: ۸). بدین معنا این پارادایم شناخت هم‌زمان «فهم» و «واقعیت» را در دستور کار خود قرار می‌دهد. می‌توان پیش‌فرض‌های اصلی پارادایم روشی واقع‌گرایی انتقادی را در گزاره‌های زیر خلاصه کرد:

۱. هرکارگزار انسانی، تنها در رابطه با محیط‌های از پیش شکل‌گرفته و عمیقاً ساخت‌یافته، معنای یابد؛
۲. چنین محیط‌هایی با تعیین سلسله شایستگی‌های بالقوه و پیامدهای مستقیم کنش‌ها به طور هم‌زمان کنشگران را (چه به صورت فردی و چه گروهی) هم محدود و هم توانمند می‌سازد؛
۳. اینکه چه چیزی سازنده ساختار است کاملاً به چارچوب مفهومی مفسر بستگی دارد؛
۴. ساختارها به طور مستقیم نتایج را تعیین نمی‌کنند، بلکه صرفاً دامنه بالقوه انتخاب‌ها و راهبردها را مشخص می‌سازند. چون کنشگران نسبت به دامنه فرضی راهبردها شناخت جزئی دارند (های، ۱۳۹۰: ۳۲۰-۳۱۹).

در آخر به نظر می‌رسد پارادایم واقع‌گرایی انتقادی باسکار می‌تواند با تلفیق هستی‌شناسی پوزیتیویستی (جدایی نمود از واقعیت) و شناخت‌شناسی هرمنوتیکی (شناخت نسبی و تفهم معنایی) رویکردی میان‌رشته‌ای در مطالعات انسانی و اجتماعی بنا نماید و از این رو افق معنایی ما را در باب شناخت پدیده‌های انسانی و اجتماعی گسترش دهد. به بیان ساده، پارادایم روشی واقع‌گرایی انتقادی نه تنها به دانش میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی یا علوم طبیعی یاری می‌رساند بلکه دانش میان‌رشته‌ای انسانی - طبیعی را نیز تقویت می‌نماید. شاید

زیست بوم‌گرایی انسانی نمونه‌ای از دانش میان‌رشته‌ای طبیعی - انسانی است که روش‌شناسی واقع‌گرای انتقادی آن را تقویت می‌نماید. زیرا واقع‌گرایی انتقادی بخش قابل‌توجهی - و نه ضرورتاً تام - از مفروضات روش‌شناسانه علوم طبیعی و علوم انسانی را پوشش می‌دهد و می‌تواند دانش میان‌رشته‌ای انسانی - طبیعی یا طبیعی - انسانی را تقویت نماید. البته نباید نادیده گرفت که واقع‌گرایی انتقادی در میان دانشمندان علوم طبیعی نسبت به دانشمندان علوم انسانی قبول عام‌تریافته است. به بیان ساده، روش‌شناسی واقع‌گرای انتقادی به آهستگی در علوم انسانی به پیش می‌رود (بنتون و کرایب، ۱۳۸۹: ۲۲۴).

در کل، گزاره‌های روش‌شناسانه پارادایم واقع‌گرایی انتقادی را - که در نهایت به گونه‌ای شناخت (تبیین - فهم) چندلایه هستی و انسان ختم می‌شود - چنین می‌توان خلاصه نمود:

۱. جهان واقعی، مستقل از ذهنیات و باورهای ما وجود دارد؛
۲. جهان واقعی صرفاً شامل پدیده‌های طبیعی نمی‌گردد، بلکه پدیده‌های انسانی و اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد؛
۳. این جهان واقعی طبیعی - انسانی - اجتماعی، لایه‌لایه است؛
۴. می‌توان لایه‌های متفاوت این جهان واقعی را شناخت؛
۵. این شناخت هم‌زمان هم برتبیین روابط پدیده‌ها و هم فهم معنای آنها مبتنی است؛
۶. تبیین جهان واقعی (چه طبیعی و چه انسانی و اجتماعی) بدون زبان (چارچوب‌های مفهومی) ممکن نیست؛
۷. می‌توان این جهان واقعی را تغییر داد. بنابراین جهان واقعی چندلایه ثابت نیست؛
۸. شناخت جهان واقعی چندلایه، گام نخست و اساسی برای تغییر آن است.
۹. شناخت جهان واقعی چندلایه، نیز چندلایه است. بدین معنا که لایه‌های متفاوتی از شناخت جهان واقعی می‌تواند وجود داشته باشد؛
۱۰. انسان نه تنها می‌تواند جهان واقعی چندلایه را بشناسد و آن را تغییر دهد، بلکه می‌تواند به تدریج از ساختارهای متصلب و تهدیدکننده آن رهایی یابد (ایده رهایی)؛
۱۱. تغییر این جهان و به تبع آن رهایی نیز لایه‌لایه است؛
۱۲. برای شناخت چندلایه جهان واقعی چندلایه، می‌بایست دیالکتیک مداوم و همیشگی میان امر واقع و ذهن‌شناسا برقرار گردد. به بیان ساده، شناخت دیالکتیکی جهان واقعی طبیعی، انسانی و اجتماعی فرایندی مداوم است؛





۱۳. نتیجه این فرایند دیالکتیکی مداوم، نه تنها تغییر مداوم جهان واقعی بلکه تغییر و بازاندیشی مداوم در زبان و تفکر سوژه شناساست؛

۱۴. صرف شناخت نمود بیرونی پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی می‌تواند گمراه‌کننده باشد. بدین معنا برخلاف نظر تجربه‌گرایان، شناخت هرگز به سطح و عینیات آنچه قابل مشاهده است محدود نمی‌ماند؛

۱۵. شناخت پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی معمولاً از سطوح بیرونی آن‌ها آغاز می‌گردد و تا بواطن و اعماق آن‌ها تداوم می‌یابد (شناخت عمقی)؛

۱۶. واقع‌گرایی انتقادی - همانند هرمنوتیک - همواره خطاپذیری را باور دارد. بدین معنا که معتقد است هرگونه شناختی از پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی می‌تواند خطا باشد؛

۱۷. شناخت و بازاندیشی مداوم می‌تواند ما را به حقیقت راستین و زیرین نزدیک تر بسازد؛

۱۸. هیچ‌گونه شناختی نمی‌تواند مدعی شناخت کامل و حقیقی جهان واقعی گردد؛

۱۹. البته می‌توان میان ادعاهای متفاوت شناخت براساس چارچوب زبانی و مفهومی، تغییر جهان واقعی و تغییر و بازاندیشانه چارچوب زبانی و مفهومی کنشگران و مفسرین متفاوت تا حدودی داوری نمود، اما در هر حال امکان داوری قطعی و نهایی وجود ندارد؛

۲۰. در نهایت براساس پارادایم روشی واقع‌گرایی انتقادی، معرفت مطلق ممکن نیست. به بیان ساده، معرفت نسبی است.

براساس روش اصل موضوعی، تناقضی ذاتی میان این گزاره‌های وجود ندارد. به بیان ساده، به نظر نمی‌رسد نتایجی که از این اصول گرفته می‌شود با مبانی آن ناسازگار باشد (سازگاری). ضمن این که هر گزاره دارای رمز مشخص است (استقلال) و تمامیت نیز در آن‌ها لحاظ شده است؛ یعنی هر گزاره دارای جمله‌های خبری قابل تأیید یا رد هستند. براساس آنچه بیان شد، می‌توان گفت این پارادایم روش‌شناسانه^۱ می‌تواند دانش میان‌رشته‌ای طبیعی - انسانی - اجتماعی را بر مبنای تبیین - تفهیم یا تفهیم - تبیین تقویت نماید. به بیان ساده، به نظر می‌رسد این پارادایم میان‌رشته‌ای چندلایه، می‌تواند ما را به لایه‌های متفاوت از تفهیم و تبیین پدیده‌های چندلایه طبیعی - انسانی - اجتماعی هدایت نماید. حال این پارادایم نوظهور، نه تنها ضرورت همگرایی

۱. البته در این مقاله برعکس روش‌شناسانه آن تأکید می‌شود و این به معنی کم اهمیت بودن وجوه هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و غایت‌شناسانه آن نیست بلکه به معنای شکل‌گیری روش‌شناسی بر مبنای گزاره‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و غایت‌شناختی است



علوم انسانی - اجتماعی را در رأس برنامه های خود قرار می دهد، بلکه خود به ظهور و تقویت علوم طبیعی - انسانی - اجتماعی میان رشته ای یاری می رساند. چه این که سطوح متفاوتی از خرده روش های مبتنی بر هستی شناسی و معرفت شناسی واحد تولید می کند که علوم طبیعی - انسانی - اجتماعی را در یک مرزبندی مشخص و در هم تنیده با هم قرار می دهد. به بیان ساده، توانمندی پارادایم روشی واقع گرایی انتقادی - به منزله روشی چندلایه - برای شناخت تفهیمی - تبیینی پدیده های انسانی و اجتماعی می تواند آغاز منطقی راهی برای مطالعه معرفت های متمایز چندلایه مرتبط با هم، در حوزه علوم طبیعی - انسانی - اجتماعی باشد که از روش متکثر و در عین حال چندلایه بهره می برند. چنین راهی (روش) به تدریج می تواند همین معرفت های متمایز را به سوی همگرایی و نهایتاً طبیعی - انسانی - اجتماعی میان رشته ای سوق دهد. البته فراموش نشود که این استدلال از گونه فلسفی - نظری است. بدین معنا که در این مقاله صرفاً بر این دیدگاه تأکید می گردد که موانع نظری پیش روی علوم انسانی میان رشته ای، می تواند از طریق پارادایم روشی واقع گرایی انتقادی تا حدودی مرتفع گردد، اما فراموش نکنیم که براساس نظریه آشوب و عدم قطعیت نه تنها نمی توان تمامی جوانب نظری مبحث میان رشته ای را تمام و کمال به فهم و تحلیل درآورد، بلکه در عرصه عمل نیز موانع بی شماری ممکن است رخ بنمایاند. همچنین نباید فراموش کرد که پارادایم واقع گرایی انتقادی نه تنها جامع نیست، بلکه نقدهای اساسی نیز بر آن وارد شده است که مهم ترین آن عدم امکان پیوند - جوش خوردن - اعضای چندین پارادایم مستقل با مبانی نظری متفاوت و نامتوازن به یکدیگر است اما باید منتظر ماند تا تاریخ درباره این فرزند جدید دنیای علم و به صورت خاص، تناسب آن نظر دهد.

به هر حال همان گونه که پوزیتویسم و هرمنوتیک به عنوان یک پارادایم در برهه هایی از تاریخ قبول عام یافتند، براساس مبانی نظری بیان شده، می توان واقع گرایی انتقادی را نیز به عنوان یک پارادایم مستقل معرفی نمود. همچنین به نظر می رسد بیش از آن که بتوان این پارادایم ها از درون را مورد نقد اساسی قرار داد عموماً می بایست از بیرون این پارادایم ها را در معرض نقد رادیکال و بنیان افکن قرار داد. به بیان ساده، انتقادات درونی اساساً اصلاحاتی در درون همان چارچوب هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسانه هستند. از این رو، به نظر می رسد صرفاً با هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی متفاوت می توان یک پارادایم را با یک پارادایم دیگر جایگزین نمود.

جمع بندی

بر اساس پارادایم روشی واقع‌گرایی انتقادی، پوزیتویسم (اثبات‌گرایی) و هرمنوتیک هر دو برای مطالعه علوم انسانی و اجتماعی دارای شایستگی‌ها و ضعف‌هایی هستند؛ بدین معنا یکی بر واقعیت‌های عینی و دیگری بر معنای ذهنی پدیده‌های انسانی و اجتماعی تأکید دارند، اما هر دو از تعامل میان این دو عرصه (عین و ذهن) طفره می‌روند. در مقابل، پارادایم واقع‌گرایی انتقادی تلاش می‌کند این خلأ را پر کند. به هر حال، این پارادایم نوظهور از منظر هستی‌شناختی شبیه پوزیتویسم است؛ چرا که هستی مستقل از ذهن را می‌پذیرد هر چند که لایه‌های متفاوتی برای هستی قائل است. اما از منظر معرفت‌شناختی به هرمنوتیک (تفسیرگرایی) نزدیک است و که امکان فهم‌های متعدد و متکثر از واقعیت‌های چندلایه را به رسمیت می‌شناسد. واقع‌گرایی انتقادی تلاش می‌کند میان تبیین (شرایط عینی) و تفهم (معنای پس ذهن کنشگران) پیوند برقرار نماید.

بر این اساس، واقع‌گرایی انتقادی بر دو مسأله اصلی تأکید دارد:

۱. پدیده‌های اجتماعی مستقل از تفسیر ما وجود دارد اما فهم و تفسیر ما بر پیامدهای آنها تأثیر می‌گذارد. از این نظر نه تنها ساختارهای اجتماعی نامتعیین هستند، بلکه برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی می‌بایست کنش عاملان تأثیرگذاری را بررسی کرد که هم تفسیر می‌کنند و هم ساختارهای اجتماعی را تغییر می‌دهند؛

۲. معرفت ما از دنیا می‌تواند خطاپذیر باشد. شناخت ما از واقعیت می‌تواند با مدرک، استدلال، گفتگو و نقد اصلاح شود. بر این اساس، واقع‌گرایی انتقادی که بر شناخت همزمان تفهمی - تبیینی یا تبیینی - تفهمی پدیده‌های طبیعی - انسانی - اجتماعی بنا شده است برگفتگوی مستمر و بازاندیشی مداوم مبتنی است و بدین‌گونه تبیین و تفسیر ما از واقعیت را نوبه‌نوم می‌کند و ما را به لایه‌های پنهانی حقیقت نزدیک و نزدیک‌تر می‌سازد. اهمیت این پارادایم روشی برای دانش میان‌رشته‌ای چیست؟ به نظر می‌رسد واقع‌گرایی انتقادی مبانی روش‌شناختی فراهم می‌آورد که در بین حوزه مطالعات طبیعی و انسانی مشترک است و می‌تواند حداقل در ابتدا به بررسی یکی از سطوح واقعیت چندلایه مبادرت نماید و در نهایت این مطالعات چندلایه از واقعیت‌ها را بر اساس پارادایم واقع‌گرایی انتقادی با هم تلفیق نمود. از این رو، این پارادایم جدید، نه تنها خود می‌تواند علوم میان‌رشته‌ای جدید تولید نماید، بلکه می‌تواند علوم میان‌رشته‌ای چه در درون علوم طبیعی، چه در درون علوم انسانی و اجتماعی و چه طبیعی - انسانی - اجتماعی را تقویت نماید.



منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۰). ساختار و هرمنوتیک، تهران: گام نو.
- ادموندز، دیوید و آیدینو، جان (۱۳۹۰). *ویتگنشتاین - پویرماجری سیخ بخاری* (ترجمه: حسن کامشاد). تهران: نشر نی.
- استرول، اورام (۱۳۸۷). *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم* (ترجمه: فریدون فاطمی). چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- بنتون، تد و یان، کرایب (۱۳۸۴). *فلسفه علوم اجتماعی* (ترجمه: شهناز مسمی پرست و محمود متحد). تهران: انتشارات آگه.
- بیلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳). *جهانی شدن و سیاست، روابط بین الملل در عرصه نوین* (ترجمه محمدرضا راه چمنی و دیگران). تهران: نشر امور معاصر.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۷). *علم هرمنوتیک* (ترجمه: محمدسعید کاشانی حنایی). چاپ چهارم، تهران: هرمس.
- پوپر، کارل (۱۳۸۸). *منطق اکتشاف علمی* (ترجمه: سیدحسین کمالی). چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- تریگ، راجر (۱۳۸۶). *فهم علم اجتماعی* (ترجمه: شهناز مسمی پرست). تهران: نشر نی.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۷). *روش شناسی در علوم سیاسی*. قم: دانشگاه علوم انسانی مفید.
- دریغوس، هیوبرت و رابینو، پُل (۱۳۸۷). *میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک* (ترجمه: حسین بشیریه). چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- ریکور، پُل (۱۳۷۳). *زندگی در دنیای متن، شش گفتگو، یک بحث* (ترجمه: بابک احمدی). تهران: نشر مرکز.
- ریکور، پُل (۱۳۷۹). *هرمنوتیک مدرن: گزینه جستارها* (ترجمه: بابک احمدی و دیگران). تهران: نشر مرکز.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۸۷). *پژوهش در علوم سیاسی* چاپ دوم. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- فروند، ژولین (۱۳۸۷). *نظریه های مربوط به علوم انسانی* (ترجمه: علی محمد کاردان). چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فی، برایان (۱۳۸۶). *فلسفه امروزیین علوم اجتماعی: یک رهیافت چندفرهنگی* (ترجمه: خشایار دیهیمی). چاپ سوم، تهران: طرح نو.
- کارناب، رودلف (۱۳۶۱). *غلبه بر متافیزیک از طریق تحلیل منطقی زبان در پوزیتیویسم منطقی* (ترجمه: بهاء الدین خرماشاهی). چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کبوب، فدل (۱۳۹۰). *ماهیت علوم اجتماعی در رئالیسم انتقادی باسکار* (ترجمه: رضا ماحوزی). فصلنامه پژوهش های علوم انسانی نقش جهان، دانشگاه اصفهان، شماره ۲۴.
- لیتل، دانیل (۱۳۸۶). *تبیین در علوم اجتماعی* (ترجمه: عبدالکریم سروش). چاپ چهارم، تهران: صراط.
- مرتضوی، سیدخدایار (۱۳۸۶). *تبیین روش شناسی اندیشه سیاسی از منظر کونتینن اسکینر*. پژوهش نامه علوم سیاسی، سال سوم، ۱(۹)، ۱۵۹-۱۹۱.



مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چاپ هفتم، تهران: سمت.
 معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵). *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
 منوچهری، عباس و همکاران (۱۳۹۲). مقاله انتقادی - هنجاری. *رهیافت و روش در علوم سیاسی*، چاپ چهارم، تهران: سمت.
 موسوی، سیدمحمد (۱۳۸۴). *هرمنوتیک، پیش‌زمینه‌ها و تحولات آن*. فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۷(۲)، ۱۴۱-۱۵۶.

نبوی، لطف‌اله (۱۳۸۴). *مبانی منطق و روش‌شناسی*. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
 واعظی، احمد (۱۳۸۶). *درآمدی بر هرمنوتیک*. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
 وان، هاروی (۱۳۷۷). *هرمنوتیک و تاریخچه آن* (ترجمه: مریم امینی). *ماهنامه کیان*، شماره ۴۲، ۳۳-۳۹.
 های، کالین (۱۳۹۰). *ساختار و کارگزار. روش و نظریه در علوم سیاسی* (تألیف: دیوید مارش و جری استوکر)، (ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Archer, M. (1995). *Realist social Theory: The Morpoogenetic, Approach*, Cambridge: cambridge university press.

Baum, W. M. (2005). *Understanding behaviorism: Behavior, culture and evolution*. Blackwell.

Bhaskar, R. (1975). *A Realist theory of science*. London & New York: verso.

Bhaskar, R. (1978). *A Realist theory of science* (2nd eds.). hassock: Harvester press ets.

Bhaskar, R. (1979). *The possibility of Naturalism. A philosophical critique of the contemporary human sciences*. Brighton: the harvester press.

Bhaskar, R. & others (2010). *Interdisciplinarity and climate change, transforming knowledge and practice for our global fufure*. Routledge taylor and francis group, London and New York.

Bryant, C. (1985). *Positivism in Social Theory and Research*, New York: Martins Press.

Danermark, B., Ekstrom, M., Jakobsen, L., Karlsson, J. C. (1997). *Att forklara samballet*. Studentteratur, lund.

Dilthey, W. (1923). *Die Entstehung der Hermeneutik*, Gesammelte Schriften, Bd. V, B.G. Teubner, Leipzig and Berlin, Translate by Thomas Hall, pp 323-331.

Gadamer, H. G. (1989). *Truth and Method* (Joel Weinsheimer & Donald G. Marshall Trans.). New York: Seabury Press.

Delanty, G. and Strydom, P. (2003). *Philosophy of social science. The classic & contemprrory, reading*, Maidenhead, Philadelphia, open university press.

Jefferies, B. (2011). *Critical realism- an empirical realist critique*. Manchester Metropolitan University Business School, pp1-11.

Kuhn, T.S. (1996). *The Structure of Scientific Revolutions* (3rd edition). Chicago: University of Chicago Press.



- Marsh, D. & Stoker, G. (2002). *Theory and Methods in Political science*. Palgrave Macmillan.
- Nicholas H. Hedlund de Witt. (2012). *Critical realism, a synoptic overview and resource guide for integral scholars*, Meta Integrate Foundation, Integral Research Center, resours paper.
- Pratschke, J. (2003). *Reallistic models? Critical realism and statistical models in the social sciences*, The University of Piurgh Press, pp13-38.
- Popper, K. (1969). *Conjectures and Refutation*. New York: Harper and Row.
- Ricoeur, P. (1991). *From Text to Action: Essays in Hermenutics*. North Western University Press.
- Ricoeur, P. (2010). Existance and Hermeneutics, In *The Conflict of Interpretations: Essays in Hermeneutics*, Northwestern University Press, 2010, the University of Michigan.
- Skinner, B. F. (1984). The operational analysis of psychological terms. *Behavioral and Brain Sciences*, 7 (4), 547-81.
- Skinner, Q. (1998). *Meaning and understanding in the history of ideas, Meaning and Context*. Edited by James Tully, New Jersey: Princeton University Press.
- Soren, J. (2005). Critical Realism as an approach to Unfolding empirical Finding: Thoughts on Fieldwork in south on SMEs an Environment. *The Journal of Transdisciplinary Environment Studies*, 4(1), 1-9.
- Talor, C. (1985). *Interpretation and the Sciences of Man*, in *Philosophy and the Human Sciences*, Cambrdge: University Press.
- Vass, D. E. (2004). Re-examining Bhaskars three ontological domains: the lessons from emergence, presentation at *IACR conference*, Cambridge.
- Weldon, T. D. (1995). *The Vocabulary of Politics*. Harmondsworth: Penguin Books.
- Wilson, E. O. (1998). *Consilience: The Unity of Knowledge*. New York: Kenopf.



The Paradigm of Critical Realism: Approach to an Interdisciplinary Methodology

Mohammad Ali Tavana¹

Abstract

The debate of method of recognition in humanities, social and nature science is one of the apprehensions of scientists in sisdom domain-especially in the modern world. This apprehension, before all things was of appearing in the paradigm of methodological between the advocates of the paradigms of positivism with having a share of the natural science. They used to values of naturalism in social and human studies. Additionally, testing and observation and repetition are present as the main terms of recognition. In contrast, the difference between human studies and natural science is important for the advocates of hermeneutic paradigm. Also, they speak about the methodology of interpretation (understanding) of human and social phenomenon. But, in the second half of 20th century another paradigms was established as the Critical realism. This paradigm is tried to parther from the methodoloigcal binary and has a share from the recognition of ontological positivism and epistemological hermeneutics attain to a procedure of interdisciplinary about recognition. So, on the basis of this subject, this article mentioned this question that: would the critical realism receive as the methodology in interdisciplinary? Method of the Article is postulate. This article reasoned that multilayer ontology and epistemology redounded to multilayer methodology that could build up the knowledge of interdisciplinary.

keywords: Human and social science, nature science, methodology of interdisciplinary, positivism, hermeneutic, critical realism.



فصلنامه علمی - پژوهشی

5

Abstract

1. Assistant Professor of Political Science, University of Yazd. tavana_m@yazduni.ac.ir



Bibliography

- Archer. M. (1995). *Realist social Theory: The Morpoogenetic*, Approach, Cambrdge: cambridge university press.
- Baum, W. M. (2005). *Understanding behaviorism: Behavior, Culture and Evolution*. Blackwell.
- Bhaskar. R. (1975). *A Realist theory of science*. London & New York: verso.
- Bhaskar. R. (1978). *A Realist theory of science* (2nd eds.). hassock: Harvester press ets.
- Bhaskar. R (1979). *The possibility of Naturalism. A philosophical criticue of the contemporary human sciences*. Brighton: the harvester press.
- Bhaskar. R. & others (2010). *Interdisciplinarity and climate change, transforming knowledge and practice for our global fufure*. Routledge taylor and francis group, London and New York.
- Bryant, Christopher (1985). *Positivism in Social Theory and Research*. New York: Martins Press.
- Danermark, B., Ekstrom, M., Jakobsen, L., Karlsson, J. C. (1997). *Att forklara samballet*. Studentteratur, lund.
- Dilthey, W. (1923). *Die Entstehung der Hermeneutik*, Gesammelte Schriften. Bd. V, B.G. Teubner, Leipzig and Berlin, Translate by Thomas Hall, pp 323-331.
- Gadamer, H. G. (1989). *Truth and Method* (Joel Weinsheimer & Donald G. Marshall Trans.). New York: Seabury Press.
- Delanty, G. and Strydom, P. (2003). *Philosophy of social science*. The classic & contempromy. reading, Maidenhead, Philadelphia, open university press.
- Jefferies, B. (2011). *Critical realism- an empirical realist critique*. Manchester metropolitan university Business school, pp1-11.
- Kuhn, T.S. (1996). *The Structure of Scientific Revolutions* (3rd edition). Chicago: University of Chicago Press.
- Marsh, D. & Stoker, G. (2002). *Theory and Methds in Political science*. Palgrave Macmillan.
- Nicholas H. Hedlund-de Witt. (2012). *Crirical realism, a synoptic overview and resource guide for integral scholars*. Meta Integrate Foundation, Integral Research Center, resours paper.
- Pratschke, J. (2003). *Reallistic models? Critical realism and statistical models in the social sciences*. The University of Piurgh Press, pp13-38.
- Popper, K. (1969). *Conjectures and Refutation*. New York: Harper and Row.
- Ricoeur, P. (1991). *From Text to Action: Essays in Hermenutics*. North Western University Press.
- Ricoeur, P. (2010). Existance and Hermeneutics, In *The Conflict of Interpretations: Essays in Hermeneutics*. Northwestern University Press, 2010, the University of Michigan.
- Skinner, B. F. (1984). The operational analysis of psychological terms. *Behavioral and Brain Sciences*, 7 (4), 547-81.

- Skinner, Q. (1998). *Meaning and understanding in the history of ideas, Meaning and Context*. Edited by James Tully, New Jersey: Princeton University Press.
- Soren, J. (2005). Critical Realism as an approach to Unfolding empirical Finding: Thoughts on Fieldwork in south on SMEs an Environment. *The Journal of Transdisciplinary Environment Studies*, 4(1), 1-9.
- Talor, C. (1985). *Interpretation and the Sciences of Man*, in Philosophy and the Human Sciences, _ Cambridge: University Press.
- Vass, D. E. (2004). Re-examining Bhaskars three ontological domains: the lessons from emergence, presentation at *IACR conference*, Cambridge.
- Weldon, T. D. (1995). *The Vocabulary of Politics*. Harmondsworth: Penguin Books.
- Wilson, E. O. (1998). *Consilience: The Unity of Knowledge*. New York: Kenopf.
- Ahmadi, B. (1380 [2001 A.D]). *Sāxtār va hermenutik*. Tehrān: Gām-e Nu.
- Baylis, J., Smith, S. (1383 [2004 A.D]). *Jahāni šodan va siyāsāt, ravābet-e beyn ol-melal dar arse-ye novin*. (Persian translation of The globalization of world politics: an introduction to international relations), translated by: Rāhčamani, M 7 et al. Tehrān: Našr-e Omur-e Mo'āser.
- Benton, T, (1384 [2005 A.D]). *Falsafeh-ye 'olum-e ejtemā'i*. (Persian translation of Philosophy of social science), translated by: Mosammāparast, Š, Motahed, M. Tehrān: Našr-e Āgah.
- Carnap, R. (1361 [1982 A.D]). *Ghalabeh bar metafizik az tariq-e tahlil-e manteqi-e zabān dar positivism-e manteqi*. (Persian translation of Elimination of Metaphysics Through Logical Analysis of Language in logical positivism. translated by: Xoramšāhi, B. (2nd ed.). Tehrān: Enteshārāt-e Elmi va Farhangi.
- Dreyfus, H., Rabinow, P. (1387 [2008 A.D]). *Mišel foko: farāsu-ye sāxtgāra-yi va hermenutik*. (Persian translation of Michel foucault, beyond structuralism and hermeneutics). Translated by: BaširiyeH, H. (4th ed.).yeN e-ršāN :nārheT.
- Edmonds, D., Eidinow, J. (1390 [2011 A.D]). *Vingeneštāyn-puper, mājarā-ye six-e boxāri: dah daqiqeh jadal miyān-e do filsuf-e bozorg*. (Persian translation of Wittgenstein's poker: the story of a ten - minute argument between two great philosophers), translated by Kāmšād, H. Tehrān: Našr-e Ney.
- Fay, B. (1386 [2007 A.D]). *Falsafeh-ye emruzīn-e 'olum-e ejtemā'i: yek rahyāfti-e čand farhngi*. (Persian translation of Contemporary philosophy of social science a multicultural approach.), translated by: Deyhimi. X. (3rd ed.). Tehrān: Tarh-e Nu.
- Freund, J. (1387 [2008 A.D]). *Nazariye hā-ye marbut beh 'olum-e ensāni*. (Persian translation of Les theories des sciences humaines), translated by: Kārdān, 'A. M. (5th ed.). Tehrān: Markaz-e našr-e Dānešgahi.
- Haqiqat, S. (1387 [2008 A.D]). *Raveš šenāsi dar 'olum-e siyāsi*. Qom: Dānešgah-e 'Olum-e Ensāni-e Mofid.
- High. k. (1390 [2011 A.D]). *Sāxtār va kārgozār. raveš va nazariyeH dar 'olum-e siyāsi*. (persian translation of Theory and methods in political science), translated by: hāji yusefi. Tehrān: Pažuheškadeh-ye Motāle'āt-e rāhbordi.





- Kabub, F. (1390 [2011 A.D]). Māhiyat-e 'olum-e eĵtemā'ī dar re'ālısm-e enteĵādi-e bāskār. Translated by Māhuzi, R. Fasl-nāmeĵ-ye paẓuheš hā-ye 'olum-e ensāni-e naqš-e jahān, Dānešgāh-e Esfahān, 24.
- Little, D. (1386 [2007 A.D]). Tabyin dar 'olum-e eĵtemā'ī. (Persian translation of Varieties of Rocioal explanation: an introductions to the philosophy of soul Science), translated by: Soruš. 'A. (4th ed.). Tehrān: Serāt.
- Manučehri, 'A., & et al. (1392 [2013 A.D]). *Maĵāleh-ye enteĵādi hanjari: Rahyāft va raveš dar 'olum-e siyāsi*. (4th ed.). Tehrān: Samt.
- Mo'ini 'Alamdari, J. (1385 [2006 A.D]). *Raveš šenāsi-e nazariye hā-ye jadid dar siyāsat*. Tehrān: Muaseseh-ye Entesārāt va Čāp-e Dānešgāh-e Tehrān.
- Mortazavi, X. (1386 [2007 A.D]). Tabyin-e raveš šenāsi-e andišeĵ-ye siyāsi az manzar-e kuentin eskiner. *Paẓuheš nāmeĵ-ye 'olum-e siyāsi*, 1 (9), 159-191.
- Mošir zādeh, H. (1391 [2012 A.D]). *Tahavol dar nazariye hā-ye ravābet-e beyn -olmelal*. (7th ed.). Tehrān: Samt.
- Musavi, M. (1384 [2005 A.D]). Hermenutik, piš zamineĵ ha va tahavolāt-e ān. *Fasl-nāmeĵ-ye falsafi kalāmi*, 7(2), 141-156.
- Nabavi, L. (1384 [2005 A.D]). *Mabāni-e manteĵ va raveš šenāsi*. Tehrān: Dānešgah-e tarbiyat modares.
- Palmer, R. (1387 [1387 [2008 A.D]). *Elm-e hermenutik: nazariyeh-ye ta'vil dar falsafeh ha-ye ešlāyer māxer, diltāy, hāydiger, gādāmer*. (Persian translation of Hermeneutics: interpretation theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger and Gadamer), Translated by: Kāšāni Hanāi, M. S. (4th ed.). Tehrān: Hermes.
- Popper, K. (1388 [2009 A.D]). *Manteĵ-e ektešāf-e elmi*. (Persian translation of The logic of scientific discovery), translated by: K. S. H. (3rd ed.). Tehrān: Entesārāt-e Elmi va Fahangi.
- Ricoeur, P. (1373 [1994 A.D]). *Zendeĵi dar donyāye matn, šeš gofteĵu, yek bahs*. (Persian translation of La Vie dans le monde du texte), translated by: Ahmadi, B. Tehrān: Našr-e Markaz.
- Ricoeur, P. (1379 [2000 A.D]). *Hermenutik-e modern; gozineĵ-ye jostārha*. (Persian translation of Modern hermeneutics: selected essays.), translated by: Ahmadi, B. & et al Tehrān: Našr-e Markaz.
- Seyed Emāmi, K. (1387 [2008 A.D]). *Paẓuheš dar 'olum-e siyāsi*. (2nd ed.). Tehrān: Dānešgah-e Emām Sādeĵ.
- Stroll, A. (1387 [2008 A.D]). *Falsafeh-ye tahlili dar qarn-e bistom*. (Persian translation of Twentieth -century analytic philosophy), translated by: Fātemi, F. (3rd ed.). Tehrān: Našr-e Markaz.
- Trigg, R. (1386 [2007 A.D]). *Fahm-e elm-e eĵtemā'ī*. (Persian translation of Understanding social science), translated by: Mosammāparast, Š. Tehrān: Našr-e Ney.
- va'ezī, A. *Darāmadi bar hermenutik*. Tehrān: Muaseseh-ye farhangi-e dāneš va andišeĵ-ye mo'aser.
- Vān, H. (1377 [1998 A.D]). Hermenutik va tārixčeh-ye ān. Translated by: Amini, M. *Mānāmeĵ-ye kiyān*, 42, 33-39.